(۱)

هذا فهرست وجيزه

كتاب مستطاب الفوادح الجليّة في
هتك حرم الرضويّة مستطرفا
لوامع الانوار جلد رابع نور
الانوار رمز تاليفات جناب
مستطاب اعلم علماء الاعلام
وافقه فقهاء الكرام صاحب
نفس القدسيّة وملكة الاجتهاد
الحاج الشيخ ابو الحسن المرندي اطال
الله ايّام افاداته كتبه العابد المحلاتي
١٣٣٠

كتابخانه آستان قدس مشهد
شماره ثبت ۲۴۰۲۸۶
تاریخ آذر ۸۰

از راز

۲۹۷/۷۶۷۲
م ۳۴۷۹ ف
۲۹۷۵۱

آستان قدس

کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

نام کتاب: الفوادح الجلیّة فی هتک حرم الرضویه
مؤلف متن: ابوالحسن نجفی مرندی — محشی:
شارح: — مترجم:
تاریخ تحریر: ۱۳۳۰ — نوع خط: نسخ (چاپ سنگی) — تعداد سطر:
موضوع: اخبار — زبان: فارسی — عدد اوراق: ۵۰ ص + ۶۸
طول: — عرض: — شمارهٔ عمومی: ۲۹۶۰۵
وقفی / خریداری: آستان قدس رضوی از آقای النجفی
تاریخ وقف: آبان ۱۳۸۰ — نام کاتب:
ملاحظات: ضمیمه کتب سال اول (صرف و نحو)

الفوادح الجلیّة فی هتك حرم الرضویّه دربیان
شرح خطبه ابی الائمه امیرالمؤمنین انا اخو رسول الله
و وارث علمه ومعدن حکمته وصاحب سرّه الی ان قال الا
وان لخروجی علامات عشرة اولها تحریف الرایات فی ازقة الکوفة
وتعطیل المساجد وانقطاع الحاج وخسف وقذف بخراسان
وشرح خطبه امیرالمؤمنین انا علم الاعلام انا جلّة الاسلام
انا خامس الکساء الی ان قال ویخربون خراسان ویصرفون
الجلیثان ویهدمون الحصون ویظهرون اللصوص وشرح
توقیع شریف ناحیه مقدسه که بشیخ جلیل معتمد خداوند
مجید محمد بن محمد بن النعمان المفید علیه رضوان الله در
ماه صفر سنه چهارصد وده از هجرت نبوی صادر شد
چنانچه شیخ الطبرسی علیه الرحمه در اخر کتاب احتجاج
نقل فرموده ستظهر لکم من السماء ایة جلیّة ومن الارض
مثلها بالسویّة ویحدث فی ارض المشرق مایحزن ویقلق ویغلب
من بعد علی العراق طوائف عن الاسلام مراق بسوء افعالهم علی
اهله الارزاق ثم تنفرج الغمّة من بعد بوار طاغوت من
الاشرار ثم یستر بهلاك المتقون الاخیار الی اخر التوقیع الشریف

کتاب الفوادح الجلیة فی هتك حرم الرضویّه

بسمه تعالی شانه العزیز

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی
خیر خلقه محمد وعلی اله غرالمیامین واللعنة الدائمة علی
اعدائهم الی قیام یوم الدین چون ابن اقل عباد زاد اللیل
وذخر الیوم التناد وجزه از وقایع هائله عاشورا ومقتل
خواص اصحاب سید الشهداء علیهم الاف التحیة والثنا
المسمّی بلوامع الانوار تالیف نموده یا روی سیاه ودست
پر از گناه وقلبی مملو از ناله وآه هنوز جراحتهای که از شنیدن
مصائب عظام وارده بر سبط رسول الانام وجگر
گوشه خیرة النسوان ملتئم نشده وقرحهائیکه بر دل از تصفح
کتب مقاتل منفجر نگشته بود بدمع العین منهمل والجرح
لا یندمل که واقعه هائله خراسان وفاده سانحه
بانسامان گلوله باران کردن روسیان صحن وحرم ملایك
پاسبان ومسجد گوهرشاد وگنبد مبارك ورواق
سلطان غریبان حضرت ثامن الائمه علی بن موسی الرضا
علیه الاف الثناء روی داده که مطاف ملائك هفت
اسمان وهزار گروهات شیعیان خلص ایران وهندوستان
وافریقا وعربستان وقفقاز وترکستان بربر وافغانستان
وغارت نمودن زینتها ئیکه از اکناف عالم از قدیم الایام

از برای الحرم محترم اهداء و وقف نموده بود بدو تسمیه
شدن جمع کثیر از رجال و نسوان زوار و مسلمانان و
ریختن خون بیگناهان در مسجد و صحن و رواق حجت
رحمن حتی در ضریح آن امام انس و جان که پشت سلام
و اسلامیان را شکسته و زبان گوینده یالیتنا کنا معک
با حجت بالغه بر بسته و باعث سرافکندگی در دوسیاهی
قاطبه مسلمین و گوینده کلمه لا اله الا الله بین الخافقین
گشت و این مورد از اعظم علائم فتن اخر الزمان و عظائم
محن و اخر الزمان است چنانچه جد بزرگوارش حضرت ابی الائمة
امیر المؤمنین در خطبه افتخاریه میفرماید چنانچه در
مشارق الانوار روایت از اصبغ بن نباته و هم در کتاب عقد
الدرر لابی بدر یوسف بن یحیی سمی الشافعی هم ذکر شده
که این خطبه را در مجمع النورین مفصلا ذکر نمودم قال قال
امیر المؤمنین فی خطبته انا اخو رسول الله وابن عمه الخ
این خطبه شریفه طولانی محل حاجت ذکر مینمایم که می
فرماید الا وان لخروجی علامات عشرة اولها تحریف الرایات
فی ازقة الکوفة و تعطیل المساجد و انقطاع الحاج و خسف
و قذف بخراسان و طلوع الکوکب المذنب و اقتران النجوم
و هرج و مرج و قتل و نهب فتلک علامات عشرة و من

العلامة الی العلامة عجب فاذا تمت العلامات قام قائمنا
قائم الحق ترجمه خطبه از جمله واضحات و مقصود بیان
معنی خسف و قذف در خراسان است که از جمله علامات
ذکر کرده که قبل از ظهور حضرت امام زمان عجل الله فرجه است خسف
فرو رفتن زمین است که بصدمه زلزله تقریبا بیست سال قبل
که شهر قوچان که از بلاد خراسان بصدمه زلزله شدیدی
خسف شده و فرو رفته چنانچه اثار از شهر کهنه باقی
نمانده و شهر نو در قرب قوچان مخسوف ساخته اند و
قذف در لغة بمعنی انداختن است فی القاموس قذف
بالحجارة رمی بها و کشداد المیزان و المرکب و المنجنیق و
در کلام مجید در سوره مبارکه و الصافات میفرماید
انا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب و حفظا من کل
شیطان مارد لا یسمعون الی الملا الاعلی و یقذفون
من کل جانب دحورا الایة ظاهر معنی و ترجمه ان انکه
بدرستی که ما بیاراستیم اسمان نزدیکتر را یعنی انچه به
کره زمین اقربیت با راستگان ستارگان را و حفص که یکی از قراء
باضافه خوانده یعنی بیاراستیم اسمان دنیا را و اراد بر
ستارگان در کشاف اورده که مراد اشکال مختلفه ایشان
است چون شکل جوزا و هیئات ثریا و بنات النعش و

غیران از اشکال چهل و هشتگانه و منازل بیست و هشتگانه
قمر بر نفس منطقه و شمال و جنوبیت قاضی در تفسیرش
مینویسد کو ز ثوابت در کره هشتم و غیر از قمر از سیارات
که در وسط کره هشتم و اولست اگر بتحقق بوده باشد عجب و
قدحی ندارد در نسبت دادن زینت کواکب را باسمان دنیا
زیرا که اهل زمین مشاهده میکنند و میبینند تمام کواکب را
بسان جواهر درخشان مثلا بر سطح کبود اسمان دنیا
باشکال مختلفه و حفظا من کل شیطان مارد و نگاه
داشتیم اسمانرا نگاه داشتنی از بر امدن هر دیو سرکشی و
نافرمان نمیشوند یعنی طاقت شنیدن و گوش فرا داشتن
ندارند بسوی سخنان بلند تر یعنی اشراف ملائکه که مطلعند
بر بعضی اسرار لوح محفوظ و با یکدیگر میگویند و یقذفون
و انداخته میشوند یعنی بر ایشان میافکنند شهب را یا رانده
بشوند من کل جانب دحورًا انداختن از کلوله ها محرق و توبهای
مسلسل است که چون نگران اجل بر کنند و بارگاه اسمان
جاه حضرت ثامن الائمه علیه السلام باریدند و نیز فرزند
چهارمی ایشان بقیة الله فی الارضین و حجة الله علی
الخلایق اجمعین حضرت صاحب العصر و الزمان عجل الله فرجه
در توقیعی که بشیخ جلیل معتمد مجید محمد بن محمد بن النعمان المفید

علیه الرحمة الملك الحمید مرقوم میفرماید در ماه صفر
سال چهارصد و ده از هجرت چنانچه در کتاب احتجاج شیخ
طبرسی علیه الرحمه مینویسد توقیع مفصل که محل حاجت ذکر
میشود سنظهر لکم من السماء ایة جلیة و من الارض مثلها بالسوء
و یحدث فی ارض المشرق ما یحزن و یقلق و یغلب من بعد علی
العراق طوایف عن الاسلام مراق تضیق بسوء فعالهم علی اهله
الارزاق ثم تنفرج الغمة من بعد ببوار طاغوت من الاشرار
ثم یسر بهلاکه المتقون الاخیار الخ یعنی زود است که ظاهر
شود از برای شما از اسمان علامت اشکارا و از زمین مثل ان
برابر و حادث شود در مشرق زمین ان چیز بکه اندوهناك و
غمگین سازد و بی ارام کند اگر چه در مشرق زمین نسبی وقایع
حزن اورنده و ارام برنده باشد روی داده است اما بنظر
انصاف و اسلامیت اگر بنگرند هیچ واقعه و حادثه در زمین
مشرق که غم انگیز و حزن اورنده و ارام برنده باشد مسلمین را
علی الخصوص شیعیان و محبین اهل بیت طاهرین حضرت
سید المرسلین را بالاتر از این قضیه هائله مشهد مقدس
رضویه علی مشرفها الاف الثناء و التحیة بکیفیتها نشده
و نخواهد بود که مسلمانانرا چه اندازه محزون و شیعیانرا
بغربت امام مظلوم جگرها غرقه خون نشد و دیدها جیحون و

خون

خود این حضرت نیز باین مصیبت عظیمهٔ وارده بجود اشاره فرموده
است در ان دو بیتی که بقصیدهٔ معروفهٔ تائیهٔ دعبل بن علی
الخزاعی ملحق میفرماید چنانچه صدوق علیه الرحمه در کتاب
عیون اخبار الرضا و علی بن عیسی الاربلی در کتاب کشف الغمه
و ابن شهر اشوب در مناقب مینویسند که دعبل خزاعی در
مرو بحضور باهر النور حضرت ثامن الائمة الهدی علی بن موسی
الرضا علیه الاف التحیة و الثناء مشرف شد و عرض کرد
یابن رسول الله در شان شما قصیده گفته ام و قسم یاد کرده ام
که نخوانم ان را برای احدی مگر انکه در محضر انور ت انشاد
کنم حضرت فرمودند بخوان قصیده را دعبل خواند مدارس
ایات خلت من تلاوة ومنزل وحی مقفر العرصات
چون دعبل خزاعی علیه الرحمه در بین خواندن قصیده اش رسید
باین بیت ارى فیئهم فی غیرهم متقسما وایدیهم من فیئهم صفرات
یعنی میبینم خراج و غنیمتی که مخصوص بال رسول الله است
در غیر ایشان قسمت شده و میشود و میبینم دستهای
ایشانرا که از ان غنیمه خالیست پس این قضیه زیادتی تحسر
و تحزن را میرساند چه با اینکه فیء مختص با ایشانست چنان
انها را بی دخل و محروم نموده اند سهمی هم از غنایم برای ایشان
قرار نداده اند حضرت رضا گریستند و فرمودند راست

گفتی ای خزاعی و چون رسید باین بیت اذا وتروا مدوا الی
واتریهم اکفا عن الاوتار منقبضات در معنی این شعر
دو احتمالست اول یعنی هرگاه یکی از ال رسول الله بناحق کشته
شود اولیاء دم قدرت و توانائی انتقام و قصاص مقتول را از
قاتل ندارند بلکه اضطرار او تقیه رجوع میکنند در امور
و مهمات بسوی قاتلین و باطل کنند کان خون ایشان که
مد ید و کف کنایه از اظهار حاجت باشد ولو در واقع و ظاهر
مد ید نشده باشد و این معنی مبالغه در عظم بلاء و
محنت و بزرگی مقام صبر در بلیه را میرساند معنی ثانی کانه
میگوید هرگاه از ایشان مقتولی بناحق کشته شد و خونش
باطل مانده بهدر رفت نه من باب تکاسل اولیاء و عدم
خونخواهی بوده بلکه مد ید و کف بقتال و اقدام بانتقام و
جدال با قاتلین نمودند ولی از ناسازگاری روزگار فتح و
ظفر نیافتند و کفهای ایشان منقبض از اخذ ثار گردید
اشاره است ببعض وقایع که از عترت طاهره صادر شده
است از تعرض بقتال با اعداء و عدم ظفر ایشان مثل زید
بن علی بن الحسین علیهما السلام و یحیی بن زید و محمد و ابرهیم
دو پسران عبد الله بن الحسن بن علی علیهما السلام و غیرهم
لیکن حال ایشان چنانست که فروة بن مسیك گفته و حضرت

سید الشهداء علیه الاف التحیة والثناء نیز در روز عاشورا
باین اشعار متمثل شدند فنا ان شمتنا حين ولكن منايانا
ودولة اخرينا كذاك الدهر دولته سجال تكر صروفه حينا
فحينا فان نغلب فغلابون قدما وان نهزم فغير مهزمينا
حضرت رضا دو کف مبارك خود را هی بر کردانده و میفرمودند
اجل والله منقضيات یعنی بلی والله فرو بسته و منضم
هستند وچون دعبل رسید باین بیت لقد خفت فی الدنیا
وایام سعیها وانی لارجو الامن بعد وفاتی یعنی هر اینه
بتحقیق من بسبب و ستی ال محمد صلی الله علیهم اجمعین در
ایام انقضاء دنیا یا در ایام زندکانی من و بودن من
در دنیا از اعداء ترسیده ام والبته من هر اینه امید وارم
امنیت و بی بیمی را بعد از مردنم بد وستی ال محمد صلی الله
علیه واله بروایت کمال الدین محمد بن طلحة شافعی لقد امنت
نفسی بکم فی حیاتها وانی لارجو الامن بعد وفاتی یعنی
بتحقیق هر اینه حاصل شد برای من در دنیا و مدت حیاتم
امنیت و اسایش بسبب محبت شما ال رسول و برکات شما
و امید وارم که بعد از موت هم ایمن باشم حضرت رضا
فرمود امنك الله یوم الفزع الاکبر یعنی خداوند عز وجل
ترا ایمن بدارد در روز فزع اکبر یعنی در روز قیامت و محشر

وچون رسید در اشعارش که قبر ال رسول ببغداد میکند
باین شعر وقبر ببغداد لنفس زکیة تضمنها الرحمن فی
الغرفات یعنی قبری ببغداد است برای نفس پاکیزه که او را
خداوند رحمن برحمت فرو کرفته است در غرفهای بهشت که
ان مرقد منور مطهر حضرت موسی بن جعفر علیهما صلوات الله
الملك الاکبر است حضرت رضا فرمود که میخواهی در اینموضع
دو بیت الحاق کنم که قصیدهٔ تو بان تمام شود دعبل عرض کرد بلی
یا ابن رسول الله پس حضرت رضا علیه السلام فرمود وقبر
بطوس یالها من مصیبة الحت علی الاحشاء بالزفرات
در نسخه دیکر توقد بالاحشاء فی الحرقات الی الحشر حتی
یبعث الله قائما یفرج عنا الهم والکربات یعنی قبری
در شهر طوس است چه اندازه وچه عجب مصیبتی عظیمه او را
که پیوسته اتش حسرت در درونها فروزد با نالهای جانسوز
ونفس را در درون سینه میپیچد بقسمیکه پهلو و اضلاع انسان از
شدت اندوه وغم اماس و ورم میکند تا روز حشر تا روزی که
خداوند تبارك وتعالی برانکیزاند و ظاهر کرداند قائمرا که
فرج وکشایش میدهد و زایل میکرداند از ما غمها و کربتها
و شدتها را دعبل عرض کرد یابن رسول الله این قبر طوس قبر کیست حضرت
رضا فرمود قبر من غریب است و منقضی نخواهد شد روزها

وشبهانما انکه بگردد شهر طوس محل گردد شیعیان وزایران
من بدرستیکه هرکه در طوس در غربت من زیارت کند مرا
با من باشد در درجهٔ من در روز قیامت با امرزش از گناهان
چون صاحب قبر مطهر در طوس زاد عبل دانست این شعررا
کفت علی بن موسی ارشد الله امره وصلی علیه افضل
الصلوات یعنی چون صاحبان قبر علی بن موسی است
خدا باصلاح اورد امر اورا و درود فرستد براو بهترین
درودها پس حضرت رضا ع که در این دو بیت ذکر قبر مطهر
خود بچه اندازه مبالغه وتاکید دارد و دو مصائب عظیمه
ومحن وبلیه میفرماید از اورد ن الله ندا ولا م تعجب داخل
مغیری که بیان نشده است با اسم ظاهر مجرور بمن که تماما ادوات
تاکید است موصوف بجمله فعلیه الحت علی الاحشاء یا روات
توقد بالاحشاء که تجدد وحدوث را میرساند کانه اشاره
است باین مصائب واقعه بعد از شهادت زیرا که در
هیچکدام از قبور ال محمد علیهم السلام مصائب صاحبان قبور
جز حضرت سید الشهداء باین تاکید اشارهٔ بعظم مصائب
نشده است وحال انکه مصیبت موسی بن جعفر بسی شدید تر
و بزرگتر از مصیبت حضرت رضا علیه السلام است که در حال
حیات نسبت بان دو بزرگوار وارد شده است وغیره ازشا

زسایر ائمه هدی مثل امام حسن مجتبی و حضرت سجاد امام
زین العابدین علیهما السلام واین مطلب برای کسیکه در کتب
احادیث وخبر وتواریخ وسیر سیر کرده باشد پوشیده نیست و
لازم بشرح وبیان مقاتیه بمصائب وارده بهریک از ان
بزرگواران نیست فقط اکتفا میکنیم بچند کلمه از فقرات بهر یک از
پنج از زیارات جامعه که مجلسی علیه الرحمه در بلد غزار
بحار از سید ومولف مزار کبیر که مروی از ائمه هدی علیهم السلام
است روایت میکند زیارت مفصل است عرض میکند وانتم
صریع فی المحراب قد فلق السیف هامته وشهید فوق الجنازة
قد شکت در بعضی نسخ قد شبکت اکفانه بالسهام وقتیل
بالعراء قد رفع فوق القناة راسه ومکبل فی السجن قد رضت
بالحدید اعضائه ومسموم قد قطعت بجرع السم امعائه الخ یعنی
شما ال بیت مصطفی را اولاد زنا شهید کردند بعضی از شماها را
در محراب عبادت انداختند در حالتیکه با شمشیر کین فرق
مبارکش را شکافتند که اشاره بحضرت امیر المومنین علیه السلام
وبعضی را شهید کردند بعد از شهادت در بالای تابوت وسر
تیر باران کردند چنانچه کفنهای مبارکش با چوبه تیرها سوراخ سوراخ
شده بقسمیکه چوبهای تیرها در کفن مبارکش منتظم وفرو رفته که اشاره
با امام حسن مجتبی ع که بر حسب وصیت ان بزرگوار حضرت امام حسین بعد

از تغسیل و تکفین جنازه آنمظلوم مسموم را با بزرگان بنی هاشم
برداشته بحرم مقدس حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم
بردند که زیارت و تجدید عهد شود خبر بمروان بن حکم رسید با شیاطین
بنی امیه با بعضی که در کتب و تواریخ بتفصیل مسطور است که
استر سواری خودش را داد و سوارش کرد امدند که مانع شوند
تا سبط رسول و ریحانه اش را داخل حرم مبارک جدش نمایند
وامر کرد تا جنازه مقدس مطهر جگر گوشه بتول را تیرباران نمودند
بروایت ابن شهر اشوب در مناقب هفتاد چوبه تیر از آن تیرها
بر کفن مبارک حضرت امام حسن مجتبی نشست که بیرون کشیدند شیخ کلینی
در کافی از محمد بن مسلم روایت میکند از حضرت امام محمد
باقر علیه السلام که چون حضرت امام حسن مجتبی را زمان
احتضار در رسید بحضرت امام حسین علیه السلام
فرمود ای برادر من ترا وصیتی میکنم محفوظ دار وقتیکه من مردم
مرا غسل ده و کفن نما و ببر مرا در سر تربت رسول خدا تا عهد
تازه کنم و بعد ببر مرا بر سر تربت مادرم فاطمه زهراء صلوات
الله علیها پس از آن مرا بگردان در بقیع بخاک بسپار و بدان
که بمن خواهد رسید از آن شخص آنچه را که مردم میدانند از
کردار او و دشمنی او بخدا و رسول و با اهل بیت پس چون

حضرت

حضرت امام حسن مجتبی رحلت نمود حضرت امام حسین
آنحضرت را بر سریرش گذارد و بردند جنازه مطهرش را
بمکانیکه حضرت رسول خدا صلی الله علیه واله در انجا بر
جنازه حضرت نماز بگذارد پس بر آن بزرگوار نماز گذاردند
بعد از آن برداشتند جنازه مطهرش را و داخل در مسجد
نمودند چون نزدیک قبر مقدس حضرت رسول رسانیدند
خبر بآن شخص رسید که میخواهند جنازه حضرت امام حسن را
با حضرت رسول دفن کنند پس بیرون امد در حالتیکه بر استر
زین دار سوار بود و او اول کسی بود که در اسلام با استر زین
سوار شد وامد بحضرت امام حسین و بنی هاشم گفت دور
کنید پسرتان را از خانه من که بدرستی که چیزی دفن نخواهد شد
و هتک حجاب و حرمت پیغمبر نخواهد شد حضرت امام حسین
فرمود تو از قدیم با پدرت حجاب و حرمت حضرت رسول خدا را
هتک نمودید و داخل کردید بخانه آنحضرت کسی را که رسول
خدا نزدیکی او را دوست نداشت و خداوند در این باب از
تو سئوال خواهد فرمود بدرستی که برادرم امر فرمود مرا
که جنازه او را نزد قبر مطهر پدر بزرگوارش رسول خدا ببرم
تا تجدید عهدی نماید و بدانکه برادرم داناتر است از مردم بخدا
و رسول او و داناتر است بتاویل کتاب الله از اینکه هتک ستر

از پیغمبر خدا کنند زیرا که خدا تعالی میفرماید یا ایها الذین
امنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یوذن لکم ظاهر معنی
انکه ای انکسانیکه ایمان اورده اید داخل نشوید بخانهای
پیغمبر مگر انکه بشما اذن داده شود و بتحقیق که تو داخل کردی در خانهٔ
پیغمبر رجال را بغیر اذن انحضرت که مقصود از جمیع حضار من
هم بوده باشند وقد قال الله عز وجل یا ایها الذین امنوا لا
ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی ولعمری لقد ضربت انت
لابیک وفاروقه عند اذن رسول الله المعاول وقال الله عز و
جل ان الذین یغضون اصواتهم عند رسول الله اولئک الذین
امتحن الله قلوبهم للتقوی ولعمری انه لقد ادخل ابوک وفاروقه
علی رسول الله بقربهما منه الاذی وما رعیا من حقه
ما امرهما الله به علی لسان رسول الله ان الله حرم من المومنین
امواتا ما حرم منهم احیاء الخ یعنی بتحقیق خدای عز وجل
فرموده است ای انکسانیکه ایمان اورده اید بلند نکنید
صداها واوازهای خودتانرا بالای صدای پیغمبر یعنی چون
سخن گوئید اواز خود بلندتر از اواز وی برمدارید و بجان خودم
هر اینه بتحقیق زدی تو برای پدرت وفاروقش نزدیک گوش رسول
خدا کلنگ ها را برای کندن قبر و فرموده است خدای عز وجل بدرستی
که انان که فرو میدارند اوازهای خود را نزدیک رسول خدا و بادب

واجازه

اولی

واواز نرم سخن میگویند ان گروه انانند که امتحان کرده است خدای
دلهای ایشانرا برای قبول تقوی یا پاکیزه کرده است چنانچه دلهای
ایشانرا وازمودن بمعنی پاک کردنست همچنان که زر را در کورهٔ
خلاص نهند تا غشها بسوزد و طلای خالص بماند گویند که
این زر ازموده است و بجان خودم بدرستی که هر اینه داخل
کرد پدرت وفاروق او بر رسول خدا بسبب نزدیکی ایشان
با انحضرت رنج وازار را و رعایت ننمودند از حق و شان انحضرت
انچه را که خدا امر فرموده است بایشان بر زبان رسول خدا که
البته خداوند حرام فرموده است از مومنین در حال مماتشان
انچه را که حرام نموده است در حال حیوتشان خبر مفصل است
محل حاجت ذکر و ترجمه شد فاضل مجلسی رحمه الله را در
شرح کتاب مرات العقول که شرح کافی است در شرح این خبر
بیاناتی است شافی میگوید فهذه الاخبار تدل علی ان فی هذه
الکلمات مصلحة وتوریة بان یکون المراد بهتک الستر
المحاربة التی کانت تتوقع فی ذلک عند ضریحه المقدس یعنی
پس این اخبار که شیخ کلینی ذکر کرده است دلالت میکند
بر اینکه در این کلمات حضرت امام حسین علیه السلام
مصلحت و توریه است در انجا که فرمودند برادر من دانا
ترین مردم است بخدا و رسول و تاویل قران از اینکه

٢٤٠٢٨٦م
٢٩٦.٥٥ج

هتك ستری از پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم کرده باشد مقصود ومراد از هتك ستر محاربه وجنگی بوده باشد که مترصد بود در این موقع واقع شود نزد ضریح مقدس نبوی صلی الله علیه واله واذن ندادن وجایز نداشتن انحضرت دفن جسد شریف را در حرم مقدس برای شمول مفسده بود از قتال وجدال که انها هتك ستر است نه نفس دفن ویحانه رسول در نزد جد بزرگوارش که بالارث از خانه حق داشت ویدل علی عدم جواز دخول بیت النبی الذی دفن فیه لمن لا یعلم الاذن بل غیره من الائمة علیهم السلام المدفونین فی بیوتهم الا ان یقال اذنهم فی الزیارة من قرب بالهیئات المنقولة اذن فی الدخول مع انهم علیهم السلام رخصوا الشیعتهم فی التصرف فی اموالهم فی حال غیبتهم ویدل علی ان الایة شاملة لما بعد الوفاة ایضا ویثبت ذلك بقول النبی حرمة المؤمن میتا کحرمته حیا کما یومی الیه اخرا والاستدلال لقبح ضرب المعاول بالنهی عن رفع الصوت بالقیاس بالطریق الاولی او منصوص العلة اذ یظهر من الایة ان العلة فی ذلك رعایة الادب والاکرام والاحترام الذی یجب رعایته لقبیل علی قبح رفع الصوت عند ضریحه المقدس بغیر ضرورة بل

رفع الصوت فی الزیارة عنده وعند ضرائح الائمة من اهل بیته بحیث یخرج عن الاداب لما ورد من ان حرمتهم واحدة وحقهم واحد ودلالت میکند بر جایز نبودن داخل شدن بخانه که پیغمبر صلی الله علیه واله در ان مدفون شده برای کسیکه نمیداند ماذونست بلکه در غیر از حضرت رسول صلی الله علیه واله از ائمه معصومین علیهم السلام که در خانه خودشان مدفون نشده اند مگر انکه گفته شود اذن دادن حضرت رسول صلی الله علیه واله وائمه هدی علیهم السلام زائرین قبورشان را از نزدیك بهیئتهای وارده ومنقوله از خودشان که داخل حرم باید شد وبالای سر مبارك چه دعا باید خواند پائین پا چه گفت صورت بضریح مبارك باید گذارد وبوسیدن قبر مبارك یا ضریح اینها خود اذن است در دخول علاوه بر دستیکه ایشان رخصت داده اند شیعیان خوشان را در تصرف کردن در اموال ایشان در حال غیبت ایشان ودلالت میکند بر اینکه ایه مبارکه شامل است بر بعد از وفات نیز با انکه شمول حکم بعد از وفات ثابت میشود بفرمایش حضرت رسول که فرموده است حرمة المؤمن میتا کحرمته حیا یعنی احترام مؤمن در ممانتش مثل احترام او است در حال حیاتش چنانچه حضرت امام حسین

در اخر انخبر اشاره فرموده است و استدلال انحضرت برای
قبح زدن کلنگ ها نزد قبر مطهر حضرت خیر البشر صلی الله
علیه واله باین مبارکه نهی از رفع صوت بقیاس بطریق
اولیست زیرا که انسان که اشرف مخلوقست ومخلوق موضوع
شده است برای تکلم ومحتاج است بگفتن وشنودن
وماموراست بسؤال واخذ مسائل دینیه مع هذا نهی
شود از بلند کردن اواز البته زدن کلنگ ها بر زمین که از
خوردن دو جماد باهم صداهای ناهنجار بلند شود قبیح تر
خواهد بود ویا انکه قیاس منصوص العلة است زیرا که از
ایه مبارکه ظاهر میشود اینکه علة در بلند نکردن اواز نزد ان
حضرت رعایت ادب وگرامی نمودن وحرمت داشتن است
که واجب است رعایت ان برای انحضرت پس دلالت میکند
بر قبیح بودن بلند کردن اواز نزد ضریح مقدس حضرت رسول
بدون ضرورتی بلکه در خواندن زیارت اواز را بلند نمودن
در نزد قبر مطهر حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم ودر
نزد ضرایح متبرکه ائمه معصومین از اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و
علیهم اجمعین بقسمیکه از رعایت اداب خارج شود شمول حکم
این ایه مبارکه بضریح مبارکه ائمه معصومین علیهم السلام
نیز بجهة اخباریست که وارد شده است که احترام حضرت

رسول صلی الله علیه واله وائمهٔ معصومین علیهم السلام
یکی است وباحترام حقوق ایشان یکی است تمام شد بعض تحقیقات
فاضل مجلسی اعلی الله مقامه مولف گوید از جمله شواهدیکه
دلالت میکند براینکه بیوت وضرایح ائمهٔ معصومین صلوات
الله علیهم اجمعین حیا ومیتا بیت نبی صلی الله علیه واله
است ودر حکم بیت نبی صلی الله علیه واله است روایتی
است که ابن بابویه از ابی بصیر روایت میکند که گفت وارد مدینه
منوره شدم با من بود کنیزکی با او جماعت کردم بیرون امدم
بحمام بروم ملاقات کردم جماعتی از رفقای شیعه را که
میرفتند بحضور انور حضرت صادق جعفر بن محمد ع ترسیدم
که حمام بروم ایشان زودتر شرفیاب حضور باهر النور امام
علیه السلام بشوند ووقت شرفیابی من فوت شود با ان
جماعت همراه شده رفتیم تا اینکه داخل بیت الشرف حضرت
صادق شدیم همینکه مقابل شدم با نحضرت نگاهی بمن کرده
فرمود ای ابا بصیر ایا ندانستهٔ اینکه البته داخل نمیشود جنب
بخانهای انبیاء واولاد انبیاء الخ این حال جواب ایشان در حال
ممات مجلسی ره در کتاب مزار بحار در باب زیارات جامعه که در
ضریح هر یک از ائمه طاهرین علیهم السلام وارد شده است
که میتوان این زیارت را خواند زیارت جامعه معروفه است

که مروی از حضرت امام علی النقی علیه السلام است مضمونا اذا دخلت المشهد فقف علی الباب مستقبل القبله وقل اللّهم انّی قد وقفت علی باب بیت من بیوت نبیّك محمّد صلوات الله علیه وآله وقد منعت الدخول الی بیوته الا باذن نبیّك فقلت یا ایها الذین امنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم اللّهم وانّی اعتقد حرمة النبی فی غیبته کما اعتقد فی حضرته واعلم انّ رسلك وخلفاءك احیاء عندك یرزقون یرون مکانی فی وقتی هذا وزمانی ویسمعون کلامی ویردّون علی سلامی الخ یعنی چون داخل بارگاه و محل دفن شدی دم در بایست روی بقبله و بگو بار الها بدرستیکه من ایستاده ام بر در خانه از خانهای پیغمبر تو محمّد صلوات علیه واله و بتحقیق که منع فرموده مردم را از داخل شدن بخانهای انحضرت مگر باذن و اجازه پیغمبرت پس فرموده ای مؤمنان کسانی که ایمان اورده اید داخل نشوید بخانهای پیغمبر مگر انکه بشما اذن داده شود بار الها بدرستیکه من معتقدم حرمت پیغمبر تو را در غیبت انحضرت چنانچه اعتقاد دارم در حضورش و میدانم البته رسولان و خلفاء تو زندگانند و در نزد تو مرزوق هستند روزی میخورند می بینند مکان مرا در این وقت من و زمان من و میشنوند گفتگوها و سخن گفتن مرا

و بر میگردانند بر من سلام مرا یعنی جواب سلام مرا میدهند همچنانکه ایشان نور واحد اند و طینتشان واحده است که اخبار در این باب متظافر بل متواتر است که ذکرش موجب اطاله و اطناب همچنین تربت شریفشان هم واحد است فی التهذیب محمّد بن احمد بن داود القمی عن الحسین بن احمد بن ادریس عن ابیه عن الحسن بن علی الدقاق عن ابرهیم الزیات عن محمّد بن سلیمان عن زرقان عن علی بن محمّد العسکری ع قال قال لی یا زرقان ان تربتنا کانت واحدة فلما کان ایام الطوفان افترقت التربة فصارت قبورنا شتی والتربة واحدة قال رسول الله من زارنی او زار احدا من ذریتی زرته یوم القیمة فانقذته من اهوالها یعنی زرقان گفت حضرت امام حسن عسکری ع بمن فرمود ای زرقان بدرستیکه تربت ما یکی بوده است پس چون ایام طوفان شد متفرق کرد بدان تربت پس قبرهای ما پراکنده شد ولی تربت ما یکی است حضرت رسول الله فرمود هر کس زیارت کند مرا یا زیارت کند یکنفر از ذریه مرا در روز قیامت و را زیارت میکنم و نجات میدهم ورا از اهوال روز قیامت در خبر دیگر است یوم جلس رسول الله وجاء الحسین واجلسه علی فخذه وقبل عینیه ونحره وقال ولدی انا وابوك وامّك واخوك ولشیعتهم من الله

تدفن في تربتك قال يا جدّاه كيف تدفنون في تربتي وقبورنا
شتّى قال ولدي يوم نزل بنا الموت هبط جبرئيل واخذ من تربة
حائرك مقدارا يحيط اجسادنا يعني روزي حضرت رسول
خدا صلّى الله عليه واله نشسته بود حضرت امام حسين
امد انحضرت اورا بر زانوي مباركش نشانيد چشمان خوبش
وكلوي نازكش را بوسيد وفرمود اي فرزند دلبندم من
وپدرت ومادرت وبرادرت ونه نفر از اولادت مدفون
خواهيم شد در تربت تو عرض بزركوار چكونه مدفون ميشويد
شما ها در تربت من وحال انكه قبرهاي ما پراكنده است
حضرت رسول فرمود اي فرزند من روزي كه مرك ما را در
رسد جبرئيل امين فرود ايد واز تربت حاير شريف تو برمي
دارد باندازه كه جسد هاي طاهر ما را فراكيرد پس اي عزيزان
اكر زدن كلنك نزد قبر مطهر براي دفن بعض اصحاب پيغمبر هتك
حرمت وسوء ادب است حرمت ائمه معصومين وحق ايشان
با حضرت رسول صلّى الله عليه واله چنانچه كذشت واحد است
واحترام حال حيات ومماتشان مساوي است وبوتشان يكي
بود در حكم واحد است وتربت ايشان واحد پس چه كذشت بر حضرت
رسول خدا وحضرت امير المؤمنين وحضرت صديقه كبرى فاطمة
زهراء وساير ائمه هدى صلوات الله عليهم اجمعين از صداهاي

توپها وتفنكهاي دشمن كه از صحن ومسجد ورواق وحرم مقدس حضرت
ثامن الائمه الهدى علي بن موسى الرضا عليه الاف التحيّة
والثناء بلند شده بكنبد فلك مينا رسيد وكلولهاي حربي
وشرپنل كه بر كنبد وباركاه اسمان جاه وضريح مقدس
انحضرت زدند كه در حقيقت اين كلولها بر حرم مبارك حضرت
رسول وحضرت امير المومنين وحضرت بتول وحسنين
وساير ائمه معصومين صلوات الله عليهم اجمعين
خورده است واكر دخول مسلمين بدون اذن مجنبا ايشان
هتك حرمت است ومنهي پس دخول عساكر كفار با حربه
وسلاح وكشتن چندين نفوس محترمه بدون تقصير وكناه
از مرد وزن مجاور وزائر ونصرف داشتن محوطه صحن ومسجد
كوهرشاد وحرم مبارك را چند روز كه احدي از زوّار و
خدام داخل نشوند وخودشان با دواب وكلاب منزلكاه
خود كرده بودند سبحان الله چه اندازه هتك حرمت و
ايذاء خدا ورسول وعلي مرتضى وبتول عليهم السّلام است
مقتولين در حرم محترم اكثر از زوار وغرباء بودند كه از اطراف
واكناف عالم بزيارت امده بودند وبعضي ها بواهمه اينكه مبادا
شهر را بوماندده وكلوله باران نمايند وبحرم البته سوء ادبي
نخواهند كرد وامن است ملتجي بحرم مبارك شده در انجا هدف

كلوله توپ وتفنك شدند وحال آنكه فقهاء اماميه رضوان
الله عليهم متعرض هستند باين مسئله هم دركتاب حج وهم دركتاب
حدود كه اكر كسى را درخارج حدّى براو وارد شده باشد وملتجى
بحرم خدا كه مكه است بشود ما داميكه درحرم است حد
بروى جارى نميتوان كرد زيرا كه خدا ميفرمايد وَمَنْ دَخَلَهُ
كَانَ آمِنًا واو را از حرم محترم زجرا وعنفا بيرون نتوان
اورد بلكه سخت ميكيرند درطعام وشراب وغيره تا اينكه
امده خود خارج شود از حرم بعد ازان حدود الهيه را
باو جارى ميكنند وهمچنين است درحال درحرم رسول و
مشاهد متبركه ائمه هدى عليهم السلام چنانچه شيخ
مفيد درمقنعه وشيخ الطائفه شيخ طوسى در تهذيب
ونهايه وغيرهما تصريح نموده اند قال الشيخ في النهاية ولا يقام
الحدّ ايضا على من التجأ الى حرم الله ورسوله او حرم احد من
الائمة بل يضيق عليه في المطعم والمشرب ويمنع من بايعته
ومشاراته حتى يخرج فيقام عليه الحدّ وقال في موضع منه
وان كان انما قتل في غير الحرم ثم التجأ اليه ضيق على المطعم و
المشرب ومنع من مخالطته ومبايعته الى ان يخرج فيقام عليه
الحدّ وكذلك الحكم في مشاهد الائمة عليهم السلام مثل
ذلك فشيئ ذكره الشيخان وهو حسن وقال الحلي في السرائر

في كتاب الحدود واذا التجأ الى حرم الله او حرم رسوله او احد من الائمة عليهم السلام لم يقم عليه الحدّ الخ و نحوه قال العلامة في جميع من الناصين منهم صاحب الفاضل و الفاضل المجلسي في شرح كتب الفقه صاحب العروة و شرح كتاب الكافي و صاحب الرياض و صاحب الجواهر

وفي رسالة نجاة العباد وغيرهم لاطلاق اسم الحرم عليها في بعض النصوص و
هو مناسب للتعظيم اين حكم كسى است كه درخارج جنايتى كرده باشد حدى
يا قصاصى بر او وارد شده باشد وپناه بحرمين شريفين ومشاهد ائمه معصومين
بياورد پس چكونه خواهد بود حال زائرين وعجزه ومساكين بى كناه ويا
اشخاصيكه از ترس جان يا ظلما پناه برده والتجاء باستان مباركه اورده
باشند بعضى تصحيحا لافعالهم كفتند اشخاصيكه ملتجى شده بودند بحرم حضرت
ثامن الائمه از اشرار والوار بودند عارفى خوب جوابى داد كفت بفرض بودن
انها از اشرار بل فساق حال وخباثت انها از نمرود وشيطان وفرعون و
هامان بدتر نبود كه هركاه اسامى انها درخارج نوشته شود سزاوار
بسوزانند واب دهان اندازند ودر مزبله وقاذورات افكنند اما ماداميكه
درقران مكتوب هستند بايد انها را اجلال محترم شمرد وبدون طهارت مس نشود
وبعضى را باتيغ كين كشتند وبخاك وخون غلطانند وبعضى
در صحراى كربلاء وقضاء زير اسمان در آفتاب گرم كربلا انداختند
وسر مقدسش را بالاى نيزه زده بلند كردند كه اشاره بمظلوم
آل عبا خامس اصحاب كساء حضرت سيد الشهداء عليه السلام
كه مصائب ان بزرگوار باين اختصار نيست ودر هزار هزار كتب
واسفار تواريخ واثار ومقاتل واخبار مسطور بل در صفحات
روزكار مضبوط ومشهور است كه برادر مظلوم مسمومش حضرت
امام مجتبى عليه السلام درحقش فرموده لا يوم كيومك يا ابا عبد الله شاعر علوى كويد

شاعوا بقتل علي وسط قبلته	حقدا وثنوا بسمّ لابنه الحسين
واظهروا ويلهم راس الحسين على	رمح يطاف به في ساير المدن

ويعضى را بسب نقض

بعد الان رسول الله جدهم اوصى بحفظهم في السر والعلن و

بعضی را بر بند و زنجیر مقید و در محبس و زندان محبوس و مخلّد نمودند

چنانچه اعضاء بدن مبارکش از صدمه و زخم زنجیر و کند آهنین

خورد و کوفته شد اشاره است بحبس و مصیبت حضرت موسی بن

جعفر علیهما صلوات الله الملك الاکبر و بحضرت امام زین العابدین علی

بن الحسین صلوات الله علیهما نیز شامل است زیرا که آن بزرگوار را

نیز با غل جامعه مقید و چون اسیر روم و زنگبار دیار بدیار بردند که میفرماید

فاذ لیلا فی دمشق کانّنی من الزنج عبد غاب عنه نصیر جامعه

آن غل و زنجیریست که دستها را بگردن جمع میکند این امام مظلوم علیه السلام و

بر اسیری و مقید بغل جامعه مسجون و محبوس در زندان هم شد

چنانچه صدوق علیه الرحمه در کتاب امالی باسناد خود از ابو نعیم

واو از حاجب عبید الله زیاد ملعون روایت میکند وقایع مجالس

مشئوم آن حرامزاده ملعون را بعد میگوید ثم امر بعلی بن الحسین ع

فغلّ وحمل مع النسوة والسبایا الی السجن فکنت معهم فما مررنا

بزقاق الا وجدناه ملاء رجالا ونساء یضربون وجوههم ویبکون

فحبسوا فی سجن وطبق علیهم یعنی بعد از ورود اهل بیت حسین علیهم

السلام بکوفه و انعقاد مجلس و حکایت طشت و سر مبارك آن امام مظلوم

عبید الله لعین امر کرد حضرت امام زین العابدین علیه السلام را غل

کردند مؤلف گوید حضرت سجاد علیه السلام را بعض روایات ابن

سعد در کربلاء غل کرده بود چنانچه در مجالس مفید و امالی شیخ طوسی

از جذلم بن ستیر روایت میکند که در محرم سال شصت و یك هجری وارد

کوفه شدم وقتیکه حضرت علی بن الحسین علیهما السلام با زنان

از کربلا می آمدند و لشکر آنها را احاطه کرده بود و مردم کوفه بیرون

آمده بودند بتماشای آنها پس چون مقابل شدند با مردم کوفه

بر شترهای بی جهاز زنان کوفه شروع کردند بگریستن و فریاد و ناله

و زاری نمودن پس شنیدم علی بن الحسین را که بصدای ضعیف میفرمود

و حال آنکه مرض و بیماری آن بزرگوار را در شدت ضعف و تعب

انداخته بود و در گردنش جامعه بود و دست مبارکش بگردنش

غل شده بود میفرمود بدرستیکه این زنان کوفه میگویند بر ما گریه میکنند

الخ و از روایت مسلم جصّاص این نیز معلوم میشود پس این غل که امر

کرد ابن زیاد بر آن امام بیمار نهادند شاید غل مخصوصی بوده است که بر محبوسین

میگذاردند که حالا معروف بکند است یا غلی بر روی آن غل نهاده باشند

برای تشدید عذاب و اذیت و ضجر بلا نهایت و بردند آنحضرت را با

زنهای اهل بیت آن مخدرات پرده عصمت و طهارت و اسرای آل محمد

بسوی زندان راوی میگوید من با ایشان بودم از هر کوچه و در بندی

عبور نمیکردیم مگر آنکه پر و مملوّ از مرد و زن میدیدیم که آنها
بصورتهای خود لطمه میزدند و میگریستند پس امام مظلوم بیمار را
با زنان و اسیران محبوس کردند در زندان و سران زندان را
پوشیدند بروایت طبق علیهم گویا مثل چاه خانهٔ در زیر زمین بود
بروایتی وضیق علیهم یعنی بر آن مظلومان سخت گرفتند که
این سخت گرفتن یا از حیث طعام و شراب باشد یا اینکه
در زندان علاوه بر حبس آزار و اذیت و شکنجه نیز میکردند
این حبس در ایام توقف کوفه بود در مجلس عبیدالله زیاد
علیه اللعنة والعذاب در شام هم امام علیه السلام را با
سایر اسرای اهلبیت یزید پلید حبس کرد چنانچه در امالی
صدوق است که از فاطمه دختر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
باسنادش روایت میکند ثم انّ یزید لعنه الله امر بنساء
الحسین ع فحبسن مع علی بن الحسین ع فی محبس لا یکنهم من
حرّ ولا قرّ حتی تقشرت وجوههم ولم یرفع ببیت المقدس
حجر عن وجه الارض الا وجد تحته دم عبیط وابصر الناس
الشمس علی الحیطان کانها الملاحف المعصفرة الی ان خرج علی
بن الحسین بالنسوة فردّ راس الحسین ع بکربلاء یعنی فاطمه بنت
امیرالمؤمنین ع میفرماید بعد یزید پلید لعنه الله امر کرد زنها و عیالات

حضرت سیّد الشهداء علیهم السلام را با علی بن الحسین ع
حضرت امام زین العابدین ع حبس کردند در زندانی که ایشان را از
گرما و سرما نمی پوشاند تا آنکه صورتهای مبارکشان پوست
داد و کنده و ریخته شد و در بیت المقدس هیچ سنگی را
از روی زمین بر نمی داشتند مگر آنکه در زیر آن سنگ خون
تازه میدیدند و مردم آفتاب را بر دیوارها سرخ میدیدند
گویا لباس و چادریست که بسرخی رنگ شده و این حالت بود
تا آنکه سید سجاد حضرت امام زین العابدین ع با زنان اهل
بیت بیرون آمدند و سر مطهر سیّد الشهداء علیه الاف التحیة
والثناء را بکربلاء برگردانیدند و بجسد مقدس ملحق ساختند
بیرون آمدن حضرت سجاد با زنان اهلبیت علیهم السلام
احتمال دارد از حبس باشد یا از شام بسوی مدینه منوره پس
حضرت امام زین العابدین علیه السلام هم مقیّد و مکبّل بود
وهم مسجون و محبوس وهم مصداق قد رضّت بالحدید اعضا
چنانچه مجلسی علیه الرحمة در جلد عاشر بحار از مسلم جصّاص
روایت میکند این خبر معروف را که میگوید در کوفه در دار الاماره
عبیدالله بن زیاد ملعون مشغول مرمّت و گچکاری و اصلاح عمارت
بودم ناگاه شنیدم صدای بانگ و فریاد از اطراف شهر کوفه
بلند شد از خادمی که با ما بود که حالا سرکار عمله و بنّا میگویند

در سر بنائی میکارند چو باشدم که چه شده است شهر کوفه را که مردم بفریاد امده اند گفت الساعه سر خارجی که بر یزید پلید لعنه الله تعالی خروج کرده بود اورده اند گفتم ان خارجی کیست گفت حسین بن علی فسلم گفت صبر کردم همین که ان خادم رفت چنان دست خود را بر صورتم زدم که ترسیدم چشمانم کور شود و دست خود را از گچ شستم و از پشت قصر بیرون امدم و بکناسه کوفه امدم در ان بین که ایستاده بودم و مردم کوفه هم منتظر رسیدن اسراء و سرها بودند ناگاه چهل شتر که چهل پاره چوب و تخته بر انها بود که در انها حرم و زنان و اولاد طاهرین حضرت فاطمه و امیر المؤمنین علیه السلام بود امدند و ناگاه دیدم حضرت علی ابن الحسین را که بر شتر بی جهاز و پوشاکی سوار است در حالتیکه خون از رگهای گردن مبارکش میجهید و جاری بود و ان امام بیمار با ان حال زار میگریست و میفرمود یا امة السوء لاسقیا بربعکم یا امة لو تراعی جدنا فینا لو اننا و رسول الله یجمعنا یوم القیمة ماذا تقولونا تسیرونا علی الاقتاب عاریة کاننا لم نشید فیکم دینا تصفقون علینا کفکم فرحا وانتم فی فجاج الارض تسبونا الخ از این روایت معلوم میشود که گردن ان امام بیمار و سید ابرار را صدمه غل و زنجیر

که

که در کربلا بر ان مظلوم نهاده بودند چنان زخم کرده و مجروح ساخته بود که در انزمان خون از رگهای گردن مبارکش جاری بوده همچنین در شام منهال بن عمر حضور مقدس انحضرت رسیده بروایت سید جزائری در انوار نعمانیه میگوید در بین انکه من در بازار دمشق راه میرفتم ناگاه حضرت علی بن الحسین را دیدم که تکیه بعصا داده و در پای مبارکش گویا دو پاره نی بود و خون از دو ساق مطهرش میریخت خبر مفصل است محل حاجت ذکر شد پس این مظلوم نیز مصداق قد رضت بالحدید اعضاؤه شد ولی در حق موسی بن جعفر ع این فقره زیارت و مکبل فی السجن قد رضت بالحدید اعضاؤه ظهورش بیشتر است یکسال در بصره در حبس جعفر بن منصور بود مرتبه ثانیه در بغداد هرون الرشید ملعون انحضرت را بمحبس سندی بن شاهک ولد الزنا داد و در بغداد داد و هفت سال یا هشت سال در محبس تنگ و تاریکی ان امام مظلوم را محبوس و بانواع شکنجه و عذاب معذب میداشت چنانچه در فقره زیارت مخصوصه انحضرت است که مجلسی در مزار بحار نقل میکند زیارت طولانی است بعض فقراتش را که محل حاجت است مینگارم وصل علی موسی بن جعفر وصی الابرار و امام الاخیار و عیبة الانوار و وارث السکینة و الوقار

وانتم

والحکم والآثار الذی کان یحیی اللیل بالسهر الی السحر بمواصلة
الاستغفار حلیف السجدة الطویلة والدموع الغزیرة و
المناجاة الکثیرة والضراعات المتصلة ومقر النهی والعدل
والخیر والفضل والندی والبذل ومالف البلوی و
الصبر والمضطهد بالظلم والمقبور بالجور والمعذب فی قعر السجون
وظلم المطامیر ذی الساق المرضوض بحلق القیود والجنازة
المنادی علیها بذل الاستخفاف والوارد علی جده المصطفی
وابیه المرتضی وامه سیدة النساء بارث مغصوب
وولاء مسلوب وامر مغلوب ودم مطلوب وسم مشروب
الخ یعنی خدایا درود و رحمت خود را بفرست بموسی بن جعفر
وصی نیکوکاران و پیشوای کرم داران و بزرگواران
جامه دان نورها و وارث آرامش و آهستگی مراد از سکینه
تقویت قلب و امنه و طمانینه است و مراد از وقار علم و
بردباری با عظمت و بزرگواریست و وارث حکمتها که دانستن
حقایق اشیاء است خلفا عن سلف نقل شده باشد
آنچنان امامیکه پیوسته شب را تا بصبح بیدار بود و
بعبادت پروردگار بوصل نمودن باستغفار چه
استغفار در سحرها خیلی ممدوح است اشاره است
بایه شریفه وبالاسحار هم یستغفرون یعنی از اول شب

مشغول نماز و عبادت و راز نیاز با پروردگار بود تا آخر شب
و سحر که بوصل نمودن باستغفار چه استغفار در سحرها
خیلی ممدوح است و در اسحار هم عهد و هم قسم با
سجدهٔ طولانی و اشک چشم بسیار که کنایه از مداومت
و ملازمت بسجده و گریه است چنانچه اشاره باشد
بایهٔ شریفه وانزل الله سکینته علی رسوله و در
زیارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
است السلام علی صاحب الوقار والسکینة و ائمه
ائمهٔ هدی علیهم صلوات الله مثل حضرت امام
حسن مجتبی و حضرت سجاد امام زین العابدین
صلوات الله علیهما که قبر شریفش مانند جنازهٔ
حسن مجتبی لشکر دوستان تیر باران نمودند
چنانچه جنادة بن ابی امیه از حسن مجتبی علی نموده و اذا اردت
عزا بلا عشیرة و هیبة بلا سلطان فاخرج من ذل
معصیة الله الی عز طاعة الله عز و جل عن علی بن یقطین عمن ذکره
عن ابی عبدالله قال ان الاشعث بن قیس شرک فی دم امیر المؤمنین
وابنته جعدة سمت الحسن و محمد ابنه شرک فی دم الحسین مؤلف
این حبره میگوید کمانکه دلیل و راهنمای لشکر دوستان و باعث شمات
حرم ملائک خدام علی بن موسی الرضا شدند شرطه لشکر شیطان و خدمه
شدند

خاتمه

ان لعن یزید بن معویه علیهما اللعنة والهاویة من ضروریات
الدین کما تدل علیه اخبار الخاصّة والعامّة والشاهد بذلك
قول الله عزوجل فی سورة الاحزاب انّ الذین یؤذون الله ورسوله
لعنهم الله فی الدنیا والاخرة واعدلهم عذابا مهینا طریق شك کلا
بروجوب لعن یزید بن معویه واتباع ایشان علیهم اللعنة
والهاویة تمسکا باخبار متضافرة بل متواترة از علماء خاصّة
وعامّة رضوان الله علیهم قال النبی یا علی حربك حربی وسلمك
سلمی ولحمك لحمی ودمك دمی ومن حاربك فقد حاربنی ومن
حارب الله وهمچنین خبر شریف از طرق عامّه وخاصّه چنانچه
از عایشه ام المؤمنین رضی الله عنها روایت شده از حضرت
رسول خدا صلّی الله علیه واله وسلم انه قال حسین منی
وانا من حسین لحمه لحمی ودمه دمی وهمچنین از اخبار متضافره
متواتره که بحد تواتر رسیده از طرف علماء عامّه روایت
شده قال رسول الله صلّی الله علیه واله وسلّم فاطمة بضعة
منی من اغضبها فقد اغضبنی ومن اذاها فقد اذانی ومن

اذانی فقد اذی الله ودر بعضی نسخ حدیث از عایشه ام
المؤمنین رضی الله عنها وارد است من اذاها بعد وفاتی
فقد اذانی ترجمه اخبار نبویه انکه اذیت وازار وصی
رسول وازار دخترش فاطمه بتول وجگر گوشه ریحانه
خاتم انبیاء حضرت سید الشهداء علیهم صلوات الله
ملك الارض والسماء عین اذیت خاتم انبیاء ومحاربه
باخداوند متعالست قال رسول الله فی حین وصیته
لما رفع راسه الیهم ویدها فی یده فوضعها فی ید علی ع
وقال له یا ابا الحسن هذه ودیعة الله وودیعة رسوله
محمد صلّی الله علیه واله وسلم فاحفظ الله واحفظنی
فیها یعنی صدیقه کبری در دست رسول خدا وبمهاجر
وانصار فرمود ایها الناس فاطمه پاره تن وودیعه
من است وودیعه من ودیعه خدا است حفظ نمائید
ودیعه مرا که عین ودیعه خدا است ودر اخبار وارد است
که رسول خدا فرموده است چنانچه فاطمه قلب من است
وفاطمه روح من است در امالی صدوق از حضرت رضا
روایتست انه قال رجل من اهل خراسان یا ابن رسول
الله رایت رسول الله فی المنام کانه یقول لی کیف انتم اذا
دفن فی ارضکم بضعتی فاستحفظتم ودیعتی وغیّب

فی ثراکم بحیی فقال له الرضاء انا المدفون فی ارضکم وانا
بضعة من نبیکم وانا الودیعة والنجم الاّمن زارنی و
هو یعرف ما اوجب الله تبارک وتعالی من حقی وطاعتی
فانا وآبائی شفعاؤه یوم القیمة نجی ولو کان علیه مثل من النار
وزر الثقلین الجن والانس یعنی از حضرت امام رضاء ع
مرویست که مردی از اهل خراسان خدمت انحضرت کرد که عرض کرد
شب گذشته حضور حضرت رسول صلی الله علیه و اله
مشرف شدم وانحضرت را رؤیا کردم کو با انجناب بمن فرمود
چگونه میشود حال شما اهل خراسان وقتیکه دفن میشود در
زمین شما پارهٔ تن و فلزه و گوشهٔ جگر من پس خوب حفظ
نمائید ودیعه و گوشه مرا که امانت من است که در نفس
الامر امانت من امانت خداوند تعالیست و نیز فرمودند
چگونه خواهد شد حال شما در وقتیکه ستارهٔ بدن من در
ملک شما غائب شود پس حضرت رضا از روی حسرت
بان مرد خراسانی فرمود منم ان کسیکه در ملک و زمین
شما مدفون خواهد شد و منم پارهٔ تن پیغمبر شما و منم امانت
انحضرت و منم ستاره درخشندهٔ جلوه رسول خدا که پیغمبر
شما است مؤلف دلسوخته میگوید که حضرت رسول فرموده
ردّوا الامانات الی اهلها ولو کان قاتل علیّ بن ابیطالب ع

یعنی

یعنی فرمود رسول خدا امانتها را براهلش ردّ نمائید
اگرچه قاتل علیّ بن ابی طالب بوده باشد و نیز از انحضرت
مرویست که فرموده است ردّوا الامانات الی اهلها
ولو کان یهودیا یعنی امانت را براهلش ردّ نمائید
اگرچه صاحبش یهودی امت من باشد وای برامت
پیغمبر اخر الزمان محمد مصطفی صلی الله علیه و اله وسلم
که امانت پیغمبر خود شانرا که حضرت رضا علی بن موسی الرضا
علیه الاف التحیة والثناء است که در ملک خراسان
مدفون و ستارهٔ انحضرتست دران بقعهٔ مطهرهٔ
منوره که روضه است از روضات جنان غائب شده
خوب حفظ نمودند اهل خراسان که در این ازمنه میشود
در محضر و مسمع و مرعا و منظر اهل خراسان و قاطبهٔ
اهل ایران و هند و سندان و عربستان و افغانستان
و ممالک افریقا و قفقازیه و سایر بلاد اهل اسلام بین
الخافقین که تقریبا هشتصد کرور ساکنین ربع مسکون
تعداد نفوس ابناء شیعه و محبّ خانوادهٔ اهل بیت عصمت
وطهارت و گوینده کلمه طیبهٔ لا اله الا الله و مظهر
شهادت اشهد ان محمدا رسول الله و انّ علیا ولی الله
بعض انها حاضر و ناظر و سامع بوده که ودیعهٔ انبیاء

وبا

وجگرگوشه علی مرتضی و پاره تن بتول عذراء فاطمه زهراء
علی بن موسی الرضا غریب الغرباء ثامن ائمه هدی علیهم
الاف التحیة والثناء که عین امانت خداوند ملک ارض والسما
چگونه راضی شدند که لشکر شیطان و جنود روسیان مانند
جند غریبش سید انس وجان لشکر شام وکوفیان سنگین دلان
در بقعه کربلاء و گودال مقتل سرزمین نینوا چهار هزار
تیرانداز نظیر حرمله بن کاهل اسدی اطراف صحن مقدسش را
احاطه نمودند با توپ مسلسل و شرپنل و شنیدر در ضمن شش
ساعت رواق و قبه سامیه و ایوان شریف و مناره عرش
بنیان و حرم مقدسش که محل مطاف ساکنین ملاء اعلی
از ملائکه کروبیین و محل مهبط وحی جبرئیل بوده تیرباران نمودند
که خون مسلمین بیگناهان از زوار و مجاورین و خدام والامقام
از سادات رضوی مانند جیحون در صحن ملائک پاسبان جاری
و مزار ملائک رحمن و محل عبادت انس وجان و مکان بوسگاه
کرورات از زوار امام مفترض الطاعه و منزل نزول آیات فرقان
از تلاوت قراء قرآن مجید رحمن هفت شبانه روز از ترس روسیان
واز خوف صدمه و صدای توپان بیدینان و لشکر شیطان
خالی و مصداق قصیده ابیات دعبل خزاعی علیه رحمة الله
الملک المنان قصیده دعبل خزاعی رحمة الله علیه

مدارس آیات خلت من تلاوة ... ومنزل وحی مقفر العرصات
لآل رسول الله بالخیف فالمنی ... وبالبیت والتعریف والجمرات
دیار علیّ والحسین وجعفر ... وحمزة والسجاد ذی الثفنات
دیار رسول الله اصبحن بلقعا ... ودار زیاد اصبحت عمرات
وهند وما ادت سمیة وابنها ... اولوا الکفر فی الاسلام والفجرات
وآل رسول الله یسبی حریمهم ... وآل زیاد امنوا السربات
فیا وارث علم النبی وآله ... علیکم سلامی دائم النفحات
خروج امام لامحالة خارج ... یقوم علی اسم الله والبرکات
یمیز فینا کل حق وباطل ... ویجزی علی النعماء والنقمات

عجبا لحلم الله جل جلاله

چه فرق میان جنود شیطان روسیان واتباع واعوان
ایشان که باعث خرابی وهتک حرم ملائک پاسبان حضرت
علی بن موسی الرضا شدند ومیان حکم شریح قاضی بقتل
ریحانه رسول و پاره تن فاطمه بتول داد بلکه اشخاصی که سبب
راهنمائی لشکر زنادقه روسیان وورود ایشان بحرم عرش
بنیان امام انس وجان شدند شقی تر از لشکر یزید بن معویه
علیهما الهاویه میباشند چنانچه حضرت صادق ع میفرماید
اذا رایتم العالم محبا لدنیاکم فاتهموه علی دینکم ونیز از آنجناب
بسند معتبر وارد است هم قطاع طریق المؤمنین وایضا حضرت

صادق فرموده وهم اضر علی حسین بن علی عن جیش یزید بن معاویه
یعنی کسانیکه حکم بنا حق و خلاف ما انزل الله جاری نمایند ضرر
ایشان بر حسین بن علی ع از لشکر یزید بن معویه بیشتر است
تکمیل ابن متوکل از علی بن ابرهیم از ابا هاشم جعفری روایت
کرده که شنیدم از ابا جعفر ع یقول ان بین جبلی طوس قبضة
قبضت من الجنة من دخلها کان امنا یوم القیمه من النار
یعنی ما بین دو کوه بقعه مطهره طوس قطعه است از قطعات
بهشت کسی که داخل این بقعه مطهرهٔ منوره شاه در دنیا و
در روز جزا از عذاب خداوند قهار ایمن خواهد شد چنانچه
قران مجید شاهد مدعی است و من دخله کان امنا نمیدانم
کسانیکه باعث هتک حصن حصین حرم حضرت رضا علی بن
موسی الرضا شده و متحصنین ان حرم خداوند ملک ارض و
سما را بیرون و باعث قتل انها شدند که در نفس الامر
حرم محترم خدا را هتک نمودند بلکه تمام قبور ائمه هدی و
مرقد شریف رسول خدا و ضریح بتول عذراء را هتک نمودند
بچه رو امید شفاعت از این چهارده دارند چنانچه حدیث شریف (بالعنه)
شاهد مدعی است که میفرماید یوم جلس رسول الله صلی الله
علیه و اله الحسین ع واجلسه علی فخذه وقبل عینیه ونحره
وقال ولدی انا وابوك وامك واخوك ولسعة من ولدك

مدفن در تربتك قال یا جداه کیف تدفنون فی تربتی و قبورنا شتی
فقال ولدی یوم نزل بنا الموت هبط جبرئیل واخذ من تربتك لك
مقدارا یحیط اجسادنا یعنی روزیکه حضرت خاتم انبیاء در
مسجد نشسته بود حضرت سید الشهداء بحضور مبارکش
مشرف شده حضرت ان نور دیده خود را بالای زانوی مبارك
نشانیده و ما بین دو چشم و گلوی انجمه بالعنه را بوسید و
میفرمود نور دیده حسین من و پدرت علی بن ابی طالب
و مادرت فاطمه و برادرت حسن مجتبی و نه نفر از اولاد تو که حجه
بالغه اند در تربت خاك تو مدفون میشویم فرمود ای جد بزرگوار
چگونه دفن میشوید در تربت من و حال انکه قبور ما متفرق و
متشتت میباشد فرمود ای نور دیده روزیکه داعی حق ولرد
بما نازل میشود جبرئیل از تربت خاك تو مقداری اخذ مینماید
که اجساد ما را احاطه نماید چنانچه در کتاب تهذیب محمد
بن احمد بن داود قمی از حسین بن احمد بن ادریس از پدرش
حسن بن علی الدقاق از ابرهیم الزیات از محمد بن سلیمان
زرقان از علی بن محمد العسکری علیهما السلام روایت کرده
قال قال لی یا زرقان ان تربتنا کانت واحدة فلما کان ایام
الطوفان افترقت التربة فصارت قبورنا شتی والتربة
واحدة قال رسول الله صلی الله علیه واله من زارنی وزار

احدا من ذریتی ذرته یوم القیمة فانقذته من اهوالها یعنی
فرمود ای ذر تان تربت قبور ما معاشر ائمه و تربت قبر جدم
رسول خدا و مادرم زهراء یکتربتست زمانیکه طوفان نوح
واقع شد تربت قبور ما معاشر ائمه متفرق گردید قطعه در مدینه
شوره و قطعه در وادی غری و قطعه در وادی نینوا و قطعه
در مقبره قریش و قطعه در سرمن رای و قطعه در طوس مستقر
گردید کسی که زیارت کند هر یکی از ما معاشر ائمه را گویا که تمام
قبور ما ائمه را زیارت کرده پس رسول خدا صلی الله علیه واله
فرمود روز قیامت دست او را میگیرم از هول قیامت و آتش
جهنم نجاتش میدهم مؤلف دلسوخته میگوید اشخاصیکه ملتجی
بحرم شریف ثامن الائمة علی بن موسی الرضاء شده اند چرا
از عذاب و صدمه توپ مسلسل روسیان جنود شیطان در امن
نشدند وای بر حال کسانیکه باعث هتک حرم شریف و باعث
قتل نفوس محترمه متحصنین گردیدند مانند حکم شریح بهتک حرم
علی بن موسی الرضا علیهما السلام حکم نمودند بدتر از شریح
قاضی و بعذاب الیم خداوند گرفتار خواهد شد
ایا ذلنا الاسلام من بعد عزه   اذا کان وال المسلمین یزید
چه خوب میگوید السید الجلیل الحاج میرسید علی بسا ذات اجو

توبکه

توبکه بر بقعه شاه رضا رسید   اندر محیط مرقد شیر خدا رسید
نظر بمفاد اخبار مذکوره طینت و تربت مطهره ائمه علیهم السلام
یک طینت و یک تربت احترام قبری از قبور ائمه علیهم السلام احترام
تمام قبور ائمه اطهار و هتک یکی از قبور ائمه هتک تمام قبور ائمه
است چنانچه شاه نعمة الله میفرماید تمنا سبب مصائب
معبد خیر میشود ویران   جای بزم شراب می بینیم
اول مرقدا ز قبور ائمه که هتک میشود قبر علی بن موسی الرضا
ارواحنا له الفداء است چنانچه ابی الائمه امیر المؤمنین
در خطبه مبارکه تصریح فرموده قال امیر المؤمنین فی خطبته
انا علم الاعلام انا جلة الاسلام انا خامس الکساء الی ان قال
انا ابو القاسم المهدی فی اخر الزمان قال فقام الیه مالک
الاشتر قال و متی یقوم هذا القائم من ولدک یا امیر المؤمنین
فقال اذا زهق الزاهق و حققت به الحقایق والحق اللاحق و
ثقلت الظهور و تقاربت الامور الی ان قال ع و یخربون خراسان
و یعرفون الجلیشان و یهدمون الحصون و یظهرون اللصوص
و یقتطفون و یفتحون العراق و یحجبون الشقاق بدم براق
فعند ذلک توقعوا خروج صاحب الزمان ثم انه جلس علی اعلا
مرقاة المنبر ثم قال اه اه ثم اه اه الخ مؤلف گوید از جمله علائم
ظهور قائم ال محمد صلی الله علیه واله توهین مرقد مطهر و خرابی

حایط صحن مقدس و ایوان عرش بنیان حرم ملایک پاسبان امام انس و جان علی بن موسی علیهما السلام است چنانچه امیرالمؤمنین در خطبه شریفش تصریح فرموده که مراد از خرابی خراسان توهین حرم شریف حضرت رضا و خرابی مسجد گوهرشاد و مراد از ظهور لصوص غارت اساس و اسباب و جواهرات و نقادیل موقوفه و اشیاء نفیسه حرم ملائک خدم و غارت خزانه محترمه علی بن موسی الرضا است که باغواء قطاع طریق دین از بعض فرق مسلمین لشکر روسیان غارت نمودند شاهد مدعی قول خود حضرت رضا است که فرموده و قبر بطوس یا لها من مصیبة الحت علی الاحشاء بالزفرات که اشاره بمصائب وارده از خرابی حایط صحن مقدس و توهین مرقد شریفش فرموده که هزار مرتبه اعظم و بزرگتر از قضیه غارت اسباب و اموال سید الشهداء در روز عاشورا که بنا بعضی روایات هفت کرور لشکر ابن سعد اموال آنحضرت را غارت نمود ولی لشکر روسیان جنود شیطان از قرار مکاتیب عدیده و شهادت اشخاص موثقه چهل و دو کرور اموال و اشیاء حرم محترم ثامن الائمه را تماماً مسلم بن عقبه مری و حصین بن نمیر سکونی بامر یزید بن معویه علیهما اللعنة والهاویة اسباب حرم خاتم انبیا محمد مصطفی

غارت نموده در ظرف سه روز هفتصد نفر از مهاجرین و انصار و ده هزار از سایر اهل مدینه بقتل رسانیدند و بیت الله الحرام بواسطه منجنیق خراب نموده و خانه خدا را خراب نموده آتش زدند حتی شاخهای قوچ که جبرئیل بامر رب جلیل از بهشت بجهت اسمعیل ذبیح الله فدیه آورده بود آتش زدند و سوزانیدند چنانچه حرم ثامن الائمه بصدمه توپ مسلسل روس هتک و اسبابش غارت شد و در مدت شش ساعت زیاده از چهارصد نفر از زوار و مجاورین ثامن الائمه بقتل رسانیده اند چنانچه از فاضل دربندی علیه الرحمه در کتاب اسرار الشهادة از علماء عامه و خاصه مذکور است ولما بلغ یزید ان اهل المدینه نکثوا بیعته وخرجوا علیه وجه الیهم مسلم بن عقبه المری مع اثنی عشر الفا فیهم الحصین بن نمیر السکونی وقیل الکندی لیکون علی العسکر ان عرض لمسلم الموت فانه کان علیلا وامر یزید لعنه الله تعالی مسلما اذا بلغ المدینه ان یدعوا اهلها الی طاعة یزید لعنه الله تعالی ثلثه ایام فان اجابوه والا قاتلهم فاذا ظهر علیهم اباحها ثلاثا ثم یکف عن الناس و یسیر الی مکه لقتال ابن الزبیر فصار مسلم حتی بلغ المدینه فنزل بظاهرها بمکان یقال له حرة واقم فخرج اهل المدینه وعسکروا بها فدعاهم مسلم الی بیعة یزید لعنه

تعالى ثلثا فلم يجيبوه فقاتلهم وغلب عليهم وقتل ابن حنظله
مع سبعمائة من المهاجرين والانصار وعشرة الاف من سائر
الناس ولقب مسلم لعنه الله تعالى مسرفا لاسرافه في القتل
ثم دخل المسرف المدينه فابيحت المدينة اياما وبطلت الجماعة
من المسجد النبوي اياما فلم يمكن احدا دخول المسجد حتى دخلته
الكلاب والذئاب وبالت على منبره ثم كلف مسرف اهل المدينة
ببيعة يزيد لعنه الله تعالى ولم يرض الا ان يبايعوه
على انهم خول له ان شاء باع وان شاء اعتق فذكر له بعضهم
البيعة على كتاب الله وسنة رسوله فضرب عنقه وكانت
تلك الوقعة في اواخر ذي الحجة سنه ثلث وستين من
الهجرة ثم سار مسرف الى مكة لقتال ابن الزبير فلما كان بالمشلل
مات لعنه الله تعالى ودفن بثنية المشلل ثم نبش وصلب
هناك وكان يرمى كما يرمى قبر ابي رغال دليل ابرهة المدفون
بالمغمس فسار الحصين بن نمير لعنه الله تعالى بالعسكر حتى بلغ مكة
لاربع بقين من محرم سنه اربع وستين من الهجرة فتحصن
ابن الزبير وحاصره الحصين ونصب المنجنيق فضرب حجارة
الكعبة فوهنت واخذ رجل قبسا في راس رمح فطارت به
الريح فاحرق البيت واحرق فيها قرنا الكبش الذي فدي به اسمعيل
ابرهيم على نبينا واله وعليه السلام وكان معلقا بالكعبة ودام

الحرب بين اهل مكة واهل الشام الى ان فرج الله تعالى عن ابن
الزبير واصحابه بوصول نعي يزيد لعنه الله تعالى فادبر الحصين
لعنه الله ومن معه الى الشام لخمس خلون من ربيع الاخر وكان موت
يزيد لعنه الله تعالى في منتصف ربيع الاول من هذه السنه

السلام على مفخر الابرار

وبنائي المزار وشرط دخول الجنة للنار السلام على من لم يقطع الله عنهم
صلوته في اناء الساعات وبهم سكنت السواكن وتحركت المتحركات
السلام على من جعل الله امامتهم مميزة بين الفريقين كما تعبد
بولايتهم اهل الخافقين السلام على من احيى الله به دارس
حكم النبيين وتعبدهم بولايته لتمام كلمة الله رب العالمين

يا قرطوس سقاك الله رحمته
ماذا ضمنت من الخيرات يا طوس

طابت بقاعك في الدنيا وطاب بها · شخص ثوى بسنا باد مرموس
شخص عزيز على الاسلام مصرعه · في رحمة الله مغمور ومغموس
يا قبره انت قبر قد تضمنه · حلم وعلم وتطهير وتقديس
فخرا بانك مغبوط بجثته · وبالملائكة الاطهار محروس

مؤلف كتاب الفوادح في مستطرفات لوامع الانوار رددكر
مصابا سبط محمد المختار افلح خدام الشريعة ابي الحسن النجفي المرندي
رزقه الله زيارة سيده ومولاه باقر الائمة عليه السلام وقد فرغ من تحريره
اذل الطلاب لعنايات ربه الجلي في غرة شعبان المعظم من سنة ١٢٣ من الهجرة

قال امیر المؤمنین علیه السلام

فی الخطبة المخزونة الا تسأل الارض اذا دعی علی منابرهم
باسم الملتجی والمستکفی ولم یعرف الملتجی فی القابهم ولکن لا تبینا
صفتهم وجدنا الملقب بالمتقی لله المتعالی الی بنی حمدان ثم یذکر الرجل من بعد
الذی قال فی اوله بمعه سین و میم و یعقب برجل فی اسمه الدقاف ثم یذکر
صفته وصفته ملکه و قوله ع و ان منهم الغلام الاصفر الساقین اسمه احمد
و قوله ع بنی مناد الجوحی علی الشلی و دفن الرجال و غلبة الهند علی السند

در مطبعه جناب اشرف الحاج آقا حاجی عبد الرحیم آقا تبریزی بطبع رسیده

و غلبة القفص علی السعیر و غلبة القبط علی اطراف مصر و غلبة اندلس علی اطراف
افریقیة و غلبة الحبشة علی الیمن و غلبة الترک علی خراسان و غلبة الروم علی
الشام و غلبة اهل ارمینیة علی ارمینیه و صرخ الصارخ بالعراق هتک الحجاب
و افتضت العذراء و ظهر علم اللعین الدجال ثم ذکر خروج القائم ع مؤلف
میگوید مراد از غلبه ترک غلبه لشکر روس بر خراسان است
و مراد از ارمنیه بلاد اردبیل است که اهالی آن طراوت
بتاریخ شهر جمادی الاولی سنه ۱۳۳۰ بر خوار دبیل غلبه خواهند نمود چنانچه
در مجمع النورین مفصلا
ذکر شده

بسمه تعالی
کتاب
سال اول از هر
و مخو عرکی که بسعی و اهتمام
سرکار ریچیك گراموليين صاحب
منصب روسی از زبان روسی بفارسی
ترجمه شده و برای متعلمین مدرسه
مبارکه بطبع رسید بتاریخ سه شنبه
بیست و چهارم شهر شوال المکرم ۱۳۳۲
مطابق دوم سپتامبر ماه
روسی سنه ۱۹۱۴ مسیحی
در مطبعه
آقا میرزا علی اصغر

بسم الله الرحمن الرحیم

قواعد عربی سال اوّل

(۱) **علم صرف**

در علم صرف بحث میشود از حالات کلمات مفرده یعنی تك تك
کلمه یك لفظ با معنی را گویند وساخته میشود از حروف هجی

(۲) **حروف هجی**

شمارهٔ حروف هجی در زبان عربی بیست ونه است وغیر از الف
قسمت میشوند بدو قسم شمسیّه وقمریّه

(۳) **حروف شمسیّه وقمریّه**

حروف شمسیّه حروفی را گویند که لام ال در آنها مخفی شود و
مشدّد کردند مثل الدّار السّماء
حروف قمریّه حروفی را گویند که لام ال با آنها ظاهر شود
مثل الباب الجبل
شمارهٔ حروف شمسیّه چهارده است ت ث د ذ ر ز س ش

ص ض ط ظ ل ن
شمارهٔ حروف قمریّه نیز چهارده است ا ب ج ح خ ع غ ف
ق ك م ه و ی
الف نه از حروف شمسیّه است ونه از حروف قمریّه زیرا که ساکن است
ودر اوّل واقع نمیشود

(۴) **حرکات وسکون**

هر حرفی یا متحرك است یعنی با صدا یا ساکن است یعنی بی صدا
حرکت سه است ضمّه وفتحه وکسره ونوشته میشوند با این
علامات ُ َ ِ

تمرین ۱

ال که حرف تعریف است بر کلمات ذیل داخل کنید
ذئب دهر وطواط نخل یعسوب صغیر کبیر
ابن غلام عصفور طائر تفاحة خوخ
دجل

سکون نبودن حرکتست ونموده میشود باین علامت ـْـ
حرکات وسکون هرگاه در آخر باشند وتغییر یابند نامیده
میشوند غالبا رَفع ونَصب وجَرّ وجَزم

(۵) حروف معتله وصحیحه

هر حرفی یا معتل است یعنی تغییر پذیر یا صحیح است یعنی تغییر ناپذیر
حروف معتله سه است و ی ا
هر یک از حرکات با حرفی از حروف علّه مناسبت دارد
ضمه با واو فتحه با الف کسره با یاء

(۶) ضوابط

ضوابط چهار است شدّ ـّـ ومدّ ـٓـ وقطع ـٔـ ووصل ـٱـ

تمرین ۲

در آواخر کلمات ذیل حرکات سه گانه را بگذارید
الوجه العین الرأس الأنف الأذن الفم السِن
الخشب الفارة الخبز الجبن الهر الفارة

شدّ علامت جانشین شدن یک حرفست بجای دو حرف
مثل صَرَّفَ (صررف)
مدّ علامت حذف الف است بعد از همزه مثل آمَنَ (اَأمَنَ)
قطع علامت خوانده شدن همزه است مثل أُطلُبْ
وصل علامت خوانده نشدن همزه است مثل وٱطلُبْ

(۷) همزه

همزه بر دو قسم است : همزهٔ قطع وهمزهٔ وصل

تمرین ۳

حروف علّه را در این کلمات معین کنید
قَالَ وَهَبَ خَافَ نَصَرَ وَضَعَ رَمَى عَلِمَ عَادَ نَامَ
وَعَدَ دَعَا اَمَرَ يَسَّرَ بَاعَ اَكَلَ اَخَذَ خَشِيَ جَاءَ

تمرین ۴

ضوابط را در کلمات ذیل بیان کنید
فتح أمل آداب امر اُختُ فَارجُو فَاكتُبْ اِذهَبْ

مدوّد شمّ وانصُرْ أُخْرُجْ

همزهٔ قطع آنستکه درهرجا واقع باشد خوانده شود مثل اَکْرَمَ فَأَکْرَمَ

همزهٔ وصل دراول کلمه خوانده میشود ولی هرگاه وصل بکلمهٔ دیگر شود خوانده نمیشود مثل اُطْلُبْ وَاطْلُبْ

همزهٔ قطع دراوّل ووسط واخر کلمه یافت میشود مثل أَخَذَ سَأَلَ قَرَأَ

بخلاف همزهٔ وصل زیرا که آن واقع نمیشود مگر دراوّل مثل اُطْلُبْ

علامت همزه همیشه در روی حرف گذاشته میشود مگر درصورتیکه همزه بصورت الف باشد ودارای کسره وعلامت قطع باشد درانصورت علامت همزه درزیر حرف رسم میشود مثل إِعْلَمْ

تمرین ۵

همزهٔ وصل را از همزهٔ قطع تمیز بدهید

اَکْرَمَ فَأَکْرَمَ إِعْلَمْ فَاعْلَمْ اَحْسِبْ ثُمَّ أَحْسِبْ إِحْفِظْ

لِسانَكَ وَاحْفِظْ

(۸) تَنْوِيْنْ

تنوین نون ساکنه ایست که درآخر بعض از کلمات لاحق میشود لفظاً وعلامت آن درنوشتن تکرار رسم حرکتست مثل دَارٌ دَارًا دَارٍ

مادّة

درس اوّل

(۱) درزبان عرب کلمات بسه قسم منقسم میشوند (۱) الاسم که شامل میباشد (۱) الاسم الموصوف (۲) الصّفة (۳) الضّمیر (۴) الاسم الموصول (۵) الاسم الاشارة (۶) الاسم العدد (۷) ظرف المکان والزّمان را

(۲) الفعل

(۳) الحرف که شامل میشود (۱) حروف التعریف (۲) حروف الجرّ والقسم (۳) حروف العطف (۴) حروف النّصب والجزم (۵) حروف الاستثناء (۶) حروف النّفی والاستفهام

(۲) الاسم الموصوف وان بدو قسم منقسم میشود الاسم المُنَكَّر یعنی

اسم عام والاِسْمُ العَلَم یعنی اسم خاص مثل اَبٌ پدر اُمٌّ مادر
اِبْنٌ پسر بِنْتٌ واِبْنَةٌ دختر اَخٌ برادر اُخْتٌ خواهر رَجُلٌ مرد
اِمْرَاَةٌ زن خَالٌ دائی خَالَةٌ خاله عَمٌّ عمو عَمَّةٌ عمه وَلَد فرزند
جَمِیلٌ تنومند جسیم ضَعِیفٌ ناتوان قَوِیٌّ توانا (پرزور) سَعِیدٌ نیکبخت
غَنِیٌّ توانگر (مالدار) فَقِیرٌ بی‌نوا کَرِیمٌ گشاده‌دست (جوانمرد) مَرِیضٌ ناخوش
مَبْسُوطٌ خوشحال ظَرِیفٌ قشنگ جَمِیلٌ خوبرو کَیِّسٌ زیرک باهوش

(۳) اسم در زبان عرب بر دو قسم است (۱) مذکر (۲) مؤنث

اسم مؤنث کلیتاً از اسم موصوف و صفت مذکر بترتیب ذیل ساخته میشود
در آخر اسماء و صفات حرف تاء مدوره که علامت تأنیث است افزوده میشود
و این تاء حرکات سه‌گانه را میگیرد و حرفی که قبل از آنست همیشه مفتوح میگردد
مثلا خَالٌ و عَمٌّ خَالَةٌ و عَمَّةٌ سَعِیدٌ و غَنِیٌّ سَعِیدَةٌ و غَنِیَّةٌ میشود

اَبٌ کَرِیمٌ پدر کریم (جوانمرد) خَالٌ غَنِیٌّ دائی مالدار اَلْاَبُ الْکَرِیمُ پدر کریم

اَلْخَالُ الْغَنِیُّ	اَلْاَبُ کَرِیمٌ	اَلْخَالُ غَنِیٌّ
بِنْتٌ جَمِیلَةٌ	اِمْرَاَةٌ فَقِیرَةٌ	اَلْبِنْتُ الْجَمِیلَةُ

اَلْاِمْرَاَةُ الْفَقِیرَةُ اَلْبِنْتُ جَمِیلَةٌ اَلْاِمْرَاَةُ فَقِیرَةٌ

مشق اوّل

اَخٌ قَوِیٌّ اُخْتٌ ضَعِیفَةٌ اَلْاَبُ مَبْسُوطٌ اَلْاُمُّ مَرِیضَةٌ
اَلْخَالُ فَقِیرٌ خَالَةٌ جَمِیلَةٌ اَلْعَمَّةُ سَعِیدَةٌ رَجُلٌ ضَعِیفٌ
اَلْاِمْرَاَةُ السَّعِیدَةُ اَلْاِبْنُ الْکَرِیمُ اَلْبِنْتُ مَبْسُوطَةٌ اَلْخَالَةُ جَمِیلَةٌ
اَلرَّجُلُ الْغَنِیُّ مَبْسُوطٌ اَلْعَمَّةُ غَنِیَّةٌ

مشق دوّم

(با حرف تعریف و بدون)
پسر پرزور است پدر ناخوش است مادر خوبرو
مادر خوبرو است عمو کریم است برادر ناخوش یک زن مالدار
یک مرد پرزور زن خوبرو کریم است عمو مالدار بیمار است خاله نیک‌بخت مالدار است
دختر خوبرو خوشحال است زن ضعیف است

درس دوّم

(۴) الحرف التعریف (اَلْ) در همه حالات خواه مفرد خواه تثنیه و جمع خواه
مذکر یا مؤنث بیک حالت تغییرناپذیر میباشد و استعمال میشود
اوّلا برای تعیین و اختصاص یکی از سایر هم‌جنسهای خود و غیر از این

(۱) یا در خصوص چیز معیّنی مثل اَیْنَ الحِصَانُ اسب کجاست (اسب معیّنی) الحِصَانُ فی الدُّشْرَةِ اسب در طویله است (۲) یا آنکه در خصوص آنچیز گفتگو شده و معهود بوده مثل اِشْتَرَیْتُ فَرَسًا من اسبی را خریدم و بعد از آن گفته میشود ثُمَّ بِعْتُ الْفَرَسَ پس آنرا فروختم

ثانیًا استعمال میشود برای تعیین سلسله و بیان جنس چیزها مثل الحِصَانُ اَجْمَلُ مِنَ الْکَلْبِ یعنی جنس اسبان قشنگ تر از جنس سگ است حرف التعریف در وقت اتّصال با حرف لام (ل) الف آن کم میشود مثلا لِلرَّجُلِ مخفّف (ل الرَّجُل) بوده است

(۵) صفت قبول حرف تعریف میکند در موقعی که حالت و چگونگی اسم موصوف را که بتوسّط حرف تعریف یا توسّط ضمیر متّصل یا توسّط اضافه معیّن شده است بیان و توصیف نماید مثلا

اَلْاَبُ الْکَرِیمُ غَنِیٌّ پدر کریم بی نیاز است اَبِی الْکَرِیمُ غَنِیٌّ پدر کریم من بی نیاز است (مالدار) اِبْنُ الْخَالِ الْکَرِیمُ غَنِیٌّ پسر کریم دائی بی نیاز است

بَیْت خانه بستان باغ مدینة شهر قریة ضیعه ده

حَرُورٌ باد گرم شَمَال باد شمالی سموم باد گرم که در وقت روز میوزد صَبَا باد معروف

و اسماء ذیل اَرْض زمین اِرْنَب خرگوش بِئْر چاه روح روح نَفْسٌ نفس شَمْسٌ آفتاب ثَعْلَب روباه حَرْبٌ جنگ دَارٌ خانه دَلْوٌ دلو نَارٌ آتش عَنْکَبُوت عنکبوت فَاس طبر قَوْسٌ کمان کَاْسٌ جام مِلْحٌ نمك

(۸) بعضی از نحوییّن یك قسم دیگر زیاد میکنند و این قسم (مُشْتَرِك) نامیده میشود یعنی مذکّر و مؤنّث در آن یکسانست لیکن اینگونه کلمات را یکی از نحوییّن مثل مذکّر دیگری مثل مؤنّث استعمال میکنند گاهی هم یکنفر نحوی و اهل لسان یك کلمه را در یك مورد مذکّر استعمال میکند در صورتیکه در مورد دیگر همان کلمه را مؤنّث استعمال نموده است عدّهٔ اینگونه کلمات شانزده است

اِصْبَع انگشت جَناح بال سَبِیل راه سِکّین چاقو کارد سَلاخ سلاح (اسباب جنگ) سُلَّمٌ نردبان لَیْث شیر نَخْلٌ درختهای خرما سُوقٌ بازار شَعِیرٌ جو صَلاح نیکی عرس عروسی

عَسَلٌ انگبین لَیلٌ شب لِسان زبان نَحْل زنبورهای عسل

طَوِیلٌ دراز قَصِیرٌ کوتاه عَرِیضٌ پهن ضَیِّقٌ تنگ

بَعِیدٌ دور قَرِیبٌ نزدیك حلو شیرین مُرٌّ تلخ

بَصِیرٌ بینا

مَشْقُ پَنْجُم

اَلْعَرُوسُ جَمِیلَةٌ اَلْعَسَلُ حُلْوٌ اَلاَوْضَةُ صَغِیرَةٌ اَلْعَیْنُ بَصِیرَةٌ

وَالْیَدُ قَصِیرَةٌ بغدادُ مَدِینَةٌ كَبِیرَةٌ دِمَشْقُ مَدِینَةٌ غَنِیَّةٌ اَلْیَدُ طَوِیلَةٌ

اَلْعِرْسُ قَرِیبٌ اَلسُّوقُ بَعِیدٌ اَلشَّیْخُ اَطْرَشُ اَلْخَالَةُ عَمْیاءُ

اَلْعَصَاءُ قَصِیرَةٌ اَلاَوْضَةُ عَرِیضَةٌ اَللَّیْثُ قَوِیٌّ اَلسُّلَّمُ طَوِیلٌ

اَلْقَهْوَةُ مُرَّةٌ اَلْعَسَلُ حُلْوٌ اَلْبَیْتُ ضَیِّقٌ

مَشْقُ شِشُم

برادر ناخوش است خواهر آباد است شب تاریکست قهوه تلخست

جنگ نزدیکست نردبان پهن است هند زن خوب است خانه كوچك

راه تنگ است خانه كوچك چاه دور است باغ قشنگ است

ده دور است فرزند بیچاره

دَرْسُ چَهارُم

(٩) اسمائی كه اعراب كامل دارند تماماً تمام حركات سه گانه را قبول میكنند

	بیحرف تعریف كلمه	باحرف تعریف كلمه
	ـٌ	ـُ
	ـً	ـَ
	ـٍ	ـِ
مثلا	بیحرف تعریف رَجُلٌ	باحرف تعریف اَلرَّجُلُ
	رَجُلاً	اَلرَّجُلَ
	رَجُلٍ	اَلرَّجُلِ

با اضافه غلامُ الامیر

(١٠) در زبان عرب صفات وموصوفات دارای سه حالتند مفرد تثنیه جمع

تَبْصِرَةُ اَوَّلْ جمع در زبان عرب بر دو قسم است سالم وغیر سالم (جمع المكسّر)

تَبْصِرَةُ دُوُّم اسمائیكه دلالت برجنس كنند مثل شجر یعنی درخت تفّاح یعنی سیب

اسم جنس نامیده میشوند یعنی دلالت بركل درخت وكلیه سیب دارند وبواسطه

افزودن ة (مدوّره) باخر آنها دلالت بروحدت میكنند مثل شجرة

یك درخت تفّاحة یك سیب اینگونه اسماء را با اسم الجمع نباید مخلوط

واشتباه نمود زیرا که اسم الجمع مفرد ندارد مثل جیش لشکر خیل رهط

(۱۱) اسمائیکه اعراب کامل ندارند از قرار ذیل میباشند (۱) اسماء در حالت تثنیه بودن (۲) اسماء در حالت جمع سالم بودن و (۳) اسماء در حالت مفرد یا در حالت جمع مکسر بودن اینگونه اسماء اعراب کامل ندارند و اسماء غیر منصرف نامیده میشوند

(۱۲) تثنیه از مفرد بزیاد کردن الف و نون (ان) و یاء و نون (ین) در آخر آن تشکیل داده میشود مثل عَیْنٌ تثنیه عَیْنَانِ عَیْنَیْنِ رَجُلٌ تثنیه رَجُلَانِ رَجُلَیْنِ شَجَرَةٌ تثنیه شَجَرَتَانِ شَجَرَتَیْنِ

مشقِ هفتم

رَجُلُ الامیرِ امینٌ	بِنْتُ الخالةِ عروسٌ	بنتُ الشیخِ صغیرةٌ
اُمُّ هندٍ جمیلةٌ	مدینةُ السلامِ (بغداد) کبیرةٌ	بستانُ الامیرِ بعیدٌ
شجرةُ التفاحِ خضراءُ	بنتُ الامِّ لطیفةٌ	ابنُ الخالةِ وابنُ الامِّ مجتهدانِ
ضیعةُ الشیخِ قریبةٌ	ابنُ العمِّ غنیٌّ	الاخُ والاختُ لطیفتانِ
الابُ والامُّ سعیدانِ	فاطمةُ وهندٌ عروسانِ	بغدادُ ودمشقُ مدینتانِ کبیرتانِ

مشقِ هشتم

شهر دمشق قشنگ است	پسر عمو نیکبخت است	خانه زید بزرگ است
باغ برادر دور است	چاقو عمو تیز (حادّ) است	سلاح امیر تیز است
عروسی خواهر نزدیک است	شما دو وفادار هستید	ایشان دو کریم هستند
اسب پدر پر زور است	زن برادر ناخوش است	برادر و خواهر خوشنودند
دختر خاله کر است	اطاق عمو تنگ است	دست مرد فقیر کوتاه است

درس پنجم

(۱۳) الجمعُ المذکرُ السالمُ این جمع از مفرد با فزودن واو و نون (ون) و یا و نون (ین) در آخر آن تشکیل داده میشود مثلا جمع کلمات ذیل خیّاط رخت دوز عاقل خردمند نجّار درودگر میشوند

خیّاطون	عاقلون	نجّارون
خیّاطین	عاقلین	نجّارین

(۱۴) الجمعُ المؤنثُ السالمُ این جمع از مفرد بمبدل شدن تاء (ة) بالف و تا (اتٌ) در حالت رفع و (اتٍ) در حالت نصب و جر تشکیل میشود لیکن در صورتیکه

مفرد ان بتاء (ة) مختوم نشده باشد الف وتاء مزبور در اخر ان افزوده میشود

مفرد		جمع
ساعة	ساعت	ساعات
اوضة		اوضات
حجرة	اطاق	حجرات
عاقلة	زن خردمند	عاقلات
صغيرة	کوچك (مؤنث)	صَغيرات
هند	اسم خاص	هندات
مريم	اسم خاص	مريمات

تبصرۀ اوّل کلمات مؤنثه که در حالت افراد با الف افزوده ختم میشوند مثل حَمْراء وصَفْراء که از اَحْمَر واَصْفَر تشکیل داده شده اند در وقت بنا کردن تثنیه وجمع سالم واوی بعد از الف بجای همزه قبول میکنند مثل

مفرد	تثنیه	جمع
صَفْرَآءِ	صفراوان	صفراواتٌ
	صفراوين	صفراواتٍ
حَمْرَآءِ	حمراوان	حمراواتٌ
	حمراوين	حمراواتٍ

تبصرۀ دُوُم الف که در اخر کلمات مؤنثه افزوده نشود مثل سماء که اصلاً از سمو بوده در وقت تشکیل جمع بحالت ابتدائی خود بر میکردد وجمع ان سموات میشود لیکن اگر ان همزۀ اصلی باشد بدون بدل میماند یعنی در وقت بناء تثنیه بجا خود باقی خواهد بود مثل رداء تثنیه ان رِداءان ورِداءين میشود

تبصرۀ سِیُم حرف اصلی که از اخر کلمات حذف شده اند در وقت تشکیل جمع مؤنث عودت میکنند مثلا اُخْتٌ جمع ان اخواتٌ واخواتٍ

تبصرۀ چهارُم اسم خواه مذکر خواه مؤنث در حالت تثنیه وجمع اگر مضاف بکلمۀ دیگر بشوند نون تثنیه وجمع با ضافه حذف میکردد مثل اَخُوا الامير دو برادر امیر اَرْضَتا الْجار دو اطاق همسایه خَيّاطُوا الْمَدِينَةِ رخت دوزهای شهر نَجّارُوا الْبَيْتِ درودگرهای خانه لیکن اگر کلمات دارای حرف تعریف باشند نون تثنیه وجمع در حالت اضافه حذف نمیشود مثل الخَيّاطُونَ الاِخْوان رخت دوزهای برادرها وقتی که جمع مؤنث مضاف یا دارای حرف تعریف واقع بشود

قبول تنوین نمیکند مثل اَلبَنَاتُ دختران بَنَاتُ الاَمِیرِ

دختران امیر وِصَالٌ پیوستگی هِجْرٌ دوری ـ جدائی زَهْرٌ گل

ثَمَرٌ میوه فَلَّاحٌ بذرکر ـ دهقان وَاسِعٌ کشاده هَیِّنٌ

صَالِحٌ نیك کَرِیمٌ جوانمرد ـ گشاده‌دست مُنَاسِبٌ درخور ـ نزدیك

شایسته مُزْهِرٌ گلدار مُسْتَوِیَةٌ صاف‌وهموار نَضِیجٌ رسیده

(درخصوص میوه) شَاطِرٌ چست‌وچالاك

مشقِ نُهُم

اِبْنَا الخالِ لَطِیفَانِ بَیْتَا العَمِّ صَغِیرَتانِ شَجَرَتَا التُّفّاحِ مُزْهِرَتانِ

اُخْتَا الاَمِیرِ کُوَیِّسَتَانِ بَنَاتُ الجارِ کَرِیمَاتٌ اَخَوَاتُ العَرُوسِ سَعِیدَاتٌ

اَنْتُمْ سَعِیدُونَ هُمْ مُجْتَهِدُونَ دارُ الاَمِیرِ وَاسِعَتَانِ

مَدِینَتَا دِمَشْقَ وَبَغْدَادَ جَمِیلَتَانِ یَدَا الرَّجُلِ قَصِیرَتَانِ اُمُّ البَنَاتِ تَعِیسَةٌ

اِبْنُ العَمِّ مَرِیضٌ اَلبِنْتَانِ ضَعِیفَتَانِ اَلحِصَانُ وَاللَّیْثُ قَوِیَّانِ

مشقِ دهم

درودگران امیر تنبلند دختران امیر نا ادبند دوبرادر همسایه خوشنودند

دوهمسایهٔ امیر نجیبند دوبرادر نیکبختند دوخواهر عروسند

خواهران پیر نیکواند شما عاقلید ایشان (مؤنث ومذکر) تنبلند

ما بدبختیم اطاقهای کوچك متنا سبند ساعتهای وصال کوتاه اند

لیکن ساعتهای فراق درازند میوه‌های درختها رسیده است دهقانان ده چالاکند

درسِ ششم

(۱۵) صورت صرف عمومی فعل ماضی

		مفرد	تثنیه	جمع
متکلّم		کلمه تُ		نا
مخاطب	مذکّر	تَ	تُما	مذکّر تُم
	مؤنّث	تِ		مؤنّث تُنَّ
غائب	مذکّر		ا	مذکّر وا
	مؤنّث	تْ	تا	مؤنّث نَ

مثلاً صرف فعل ماضی کَتَبَ او نوشت

		مفرد	تثنیه	جمع
متکلّم		كَتَبْتُ		كَتَبْنَا
مخاطب	مذکّر	كَتَبْتَ	كَتَبْتُمَا	مذکّر كَتَبْتُمْ
	مؤنّث	كَتَبْتِ	=	مؤنّث كَتَبْتُنَّ
غایب	مذکّر	كَتَبَ	مذکّر كَتَبَا	مذکّر كَتَبُوا
	مؤنّث	كَتَبَتْ	مؤنّث كَتَبَتَا	مؤنّث كَتَبْنَ

(۱۶) صورت صرف عمومی فعل مضارع

		مفرد	تثنیه	جمع
متکلّم		أ ُ		نـ ُ
مخاطب	مذکّر	تـ ُ	تـ انِ	مذکّر تـ ونَ
	مؤنّث	تـ ینَ	تـ =	مؤنّث تـ نَ
غایب	مذکّر	یـ ُ	مذکّر یـ انِ	مذکّر یـ ونَ
	مؤنّث	تـ ُ	مؤنّث تـ انِ	مؤنّث یـ نَ

مثلاً صرف فعل یَكْتُبُ او مینویسد

		مفرد	تثنیه	جمع
متکلّم		أَكْتُبُ		نَكْتُبُ
مخاطب	مذکّر	تَكْتُبُ	تَكْتُبَانِ	مذکّر تَكْتُبُونَ
	مؤنّث	تَكْتُبِينَ	=	مؤنّث تَكْتُبْنَ
غایب	مذکّر	یَكْتُبُ	مذکّر یَكْتُبَانِ	مذکّر یَكْتُبُونَ
	مؤنّث	تَكْتُبُ	مؤنّث تَكْتُبَانِ	مؤنّث یَكْتُبْنَ

تبصره حرف الف در صیغهٔ جمع غایب مذکّر تلفظ نمیشود (كَتَبُوا)

(۱۷) ضمیر مُتَّصِلٌ این ضمایر بضمیر مفعول و بضمیر مضاف الیه مناسب میباشند

		مذکّر	مُسْتَوٍ	مؤنّث
شخص اوّل	مفرد	ـ	ی	—
	جمع	—	نا	—
شخص دوّم	مفرد	كَ	—	كِ
	تثنیه	—	كُمَا	—
	جمع	كُمْ	—	كُنَّ

شخص سوم	مذکر	مثنی	مؤنث
مفرد	ـهُ ـهِ		ها
تثنیه	—	هُمَا	—
جمع	هُمْ	—	هُنَّ

دروقت اتصال ضمایر مذکوره بفعل باید شرح داد

(۱) ضمیر ی قبل از خود حرف نون قبول میکند واین نون را نون الوقایه
گویند یعنی نون حفظ کننده مثلاً ضَرَبَ یعنی اوزد ضَرَبَنِي یعنی او زد مرا

(۲) حرف الف در آخر صیغه جمع مذکر غایب گرفته میشود مثلاً نَصَرُوا
ایشان یاری کردند نَصَرُوهُ ایشان یاری کردند اورا

(۳) تُمْ در آخر صیغه جمع مذکر مخاطب مبدل میشود بر تُمُو مثلاً نَصَرْتُمْ
شما یاری کردید نَصَرْتُمُوهُمْ شما یاری کردید ایشانرا

(۴) لام الفعل افعال که یا باشد وقبل آن فتحه داشته باشد مبدل بالف میشود
مثلاً رَمٰى او انداخت رَمَاهُ او انداخت اورا

دروقت اتصال ضمیر شخص اول که یا باشد با حروف الجر عَنْ و مِنْ مابین
آنها نون الوقایه نیز داخل میشود مثلاً مِنِّي از طرف من مِنَّا از طرف ما
عَنِّي درباره من عَنَّا درباره ما

لیکن

لیکن در موقع اتصال این ضمیر یعنی ی با کلماتیکه بحرف یا ختم شده [شوند] با
این ضمیر با فتحه میگیرد مثلاً اِلٰى بسوی اِلَيَّ بسوی من عَلٰى بر عَلَيَّ
بر من (برضد من)

غیر از این نیز باید گفت که ضمیر غائب باستثناء صیغه مفرد مؤنث (ها) اگر
ماقبل آن مضموم یا مکسور باشد متابعت ماقبل خود را میکند لیکن اگر ماقبل
آن مفتوح باشد این ضمیر متصل بدون بدل میماند مثلاً كِتَابُهُ كتاب او
كِتَابَهُ كتاب اورا فِي كِتَابِهِ در کتاب او كِتَابُهُمْ كتاب ایشان فِي كِتَابِهِمْ
در کتاب ایشان كِتَابَهُمْ كتاب ایشانرا

مشق

ماضی ومضارع افعال ذیل را صرف کنید

شَرِبَ او نوشید يَشْرَبُ او مینوشد خَطَبَ او خطبه [وموعظه] کرد او
خواستگاری کرد يَخْطُبُ او خطبه [وموعظه] میکند او خواستگاری میکند
فَتَحَ او کشاد او تصرف کرد او گرفت شهر را يَفْتَحُ او وا میکند
او میگیرد شهررا او تصرف میکند ذَهَبَ [او رفت] يَذْهَبُ او میرود

وَجَدَ يَجِدُ (بعوض يَوْجِدُ) او یافت جَلَسَ يَجْلِسُ او نشست
حَلِيبٌ لَبَنٌ شیر عَيْنٌ چشم چشمه چاه شَعْرٌ (اسم الجنس)
موها شَعْرَةٌ یك موی مَالٌ پول مُحْتَاجٌ إِلَى محتاج به
إِلَى بر بسوی فِي در مِنْ از لِ برای أَمَامَ پیش
مَكْتُوبٌ مکتوب (نامه) الله خدا

مشق یازدهم

نَصَرَ أَبِي الأَمِيرَ شَرِبَ الوَلَدُ لَبَنًا خَطَبَ خَالُكَ عَرُوسًا جَمِيلَةً
فَتَحَ الأَمِيرُ مَدِينَةَ دِمَشْقَ ذَهَبَ الفَلَّاحُ إِلَى ضَيْعَتِهِ جَلَسْنَا
فِي البُسْتَانِ ذَهَبُوا إِلَى العَيْنِ فَاطِمَةُ وَهِنْدُ ذَهَبَتَا إِلَى دِمَشْقَ
الفَقِيرُ وَالغَنِيُّ مُسْتَوِيَانِ أَمَامَ اللهِ حِصَانُ أَخِي جَمِيلٌ شَعْرُ أُخْتِكَ
طَوِيلٌ وَجَدْنَاهُمْ فِي البَيْتِ نَكْتُبُ لِأُخْتِكُمْ مَكْتُوبًا

مشق دوازدهم

شما یاری کردید همسایه تان را ایشان از خانه رفتند ما شیر را می نوشیم
شما مکتوب را بمادر خودتان مینویسید دختران ما میوه های رسیده را

درباغ یافتند عموی ایشان محتاج بپول است خانهٔ او بزرگست
خانهٔ او (مؤنث) کوچك است باغ او (مؤنث) کوچك است عموی او
(مؤنث) مرد مالدار است مادر تو زن بخیل است او (مؤنث) مکتوبرا بشما نوشت
شما یاری کردید ما را ما بخانهٔ خودمان میرویم شما بباغ خودتان میروید
ما شما را در شهر یافتیم

درس هفتم

(۱) افعال و اسماء در زبان عرب یا اصلیة مُجَرَّدَة یا مُشْتَقَّة (مزید فیها)
میشوند اسماء و افعال اصلیه آنند که همهٔ حروف آنها اصلیه باشند
افعال مجرده دارای سه یا چهار حروف اصلیه باشند مثلاً عَلِمَ او دانست
نَظَرَ او دید مَدَّ (بعوض مَدَدَ) او دراز کرد (کشید) أَخَذَ او گرفت
دَحْرَجَ او گرد کرد او غلطانید زَلْزَلَ او سخت جنبانید اسماء مجرده از سه الی پنج
حروف اصلیه را دارا باشند مثلاً أَسَدٌ شیر جَلْمَدٌ سنگ
سَفَرْجَلٌ بر (میوه)
افعال و اسماء مشتقه از افعال و اسماء مجرده تشکیل داده میشوند بتوسط

مشدّد شدن یکی از حروف اصلیّه یا با فزودن یك یا چند از حروفیکه در کلمه سَأَلْتُمُونِيهَا موجودند

(۱۹) همهٔ اوزان افعال و اسماء در زبان عرب در صیغه‌های آنها معیّن میشوند بطوریکه ذیل حرف اوّل اصلی با حرف فاء ودوّم بحرف عین وسیّم بحرف لام وحرف چهارم و پنجم بتکریر حرف لام معیّن میشوند مثلا دو فعل ضَرَبَ و دَحْرَجَ اوّلی بوزن فَعَلَ ودوّمی بوزن فَعْلَلَ میشوند واسماء موصوفه حَجَرٌ و جُلْمُدٌ اوّلی بوزن فَعَلٌ ودوّمی بوزن فُعْلُلٌ میشوند

(۲۰) فعل ثلاثی مجرّد یکی از سه صیغهٔ ذیل را دارد فَعَلَ یا فَعِلَ یا فَعُلَ مثلا كَتَبَ او نوشت عَلِمَ او دانست عَظُمَ او بزرگ بود همهٔ این صیغ صیغهٔ اصلی واوّل شمرده میشوند وازاین صیغه دوازده صیغهٔ دیگر ساخته میشوند یا با فزودن یك حرف صیغ باب ۲ فَعَّلَ باب ۳ فَاعَلَ باب ۴ اَفْعَلَ تشکیل میشوند یا با فزودن دو حرف صیغ باب ۵ تَفَعَّلَ باب ۶ تَفَاعَلَ باب ۷ اِنْفَعَلَ باب ۸ اِفْتَعَلَ باب ۹ اِفْعَلَّ تشکیل میشوند و یا با فزودن سه حرف صیغ باب ۱۰ اِسْتَفْعَلَ باب ۱۱ اِفْعَالَّ باب ۱۲ اِفْعَوْعَلَ

باب ۱۳ اِفْعَوَّلَ ساخته میشوند

صورت صیغ مشتقّه از افعال ثلاثی مجرّد كَتَبَ و عَلِمَ و عَظُمَ

باب اوّل	كَتَبَ	او نوشت	عَلِمَ	او دانست	عَظُمَ	او بزرگ بود
باب دوّم	كَتَّبَ	او بنوشتن مجبور کرد	عَلَّمَ	او بدانستن مجبور کرد / او یاد داد	عَظَّمَ	او کسی را بزرگ کرد یا کسی را احترام نمود
باب سیّم	كَاتَبَ	او با کسی بکو مراسله کرد	عَالَمَ	او در دانائی بر کسی سبقت کرد	عَاظَمَ	
باب چهارم	اَكْتَبَ	او بنوشتن مجبور کرد	اَعْلَمَ	او بدانستن مجبور کرد / او دانا کرد	اَعْظَمَ	معنی باب دوم داد
باب پنجم	تَكَتَّبَ		تَعَلَّمَ	او یاد گرفت طلب علم کرد	تَعَظَّمَ	او تکبّر کرد
باب ششم	تَكَاتَبَ	او با کسی مراسله کرد	تَعَالَمَ	او یکی چیزی گرفت خود را عالم نمود (گفته میشود در خصوص علم یا در خصوص اصطلاح)	تَعَاظَمَ	او خود را بکسی بزرگ زد
باب هفتم	اِنْكَتَبَ		اِنْعَلَمَ	منسوخ کرد	اِنْعَظَمَ	
باب هشتم	اِكْتَتَبَ	او اسم خود را برای کاری داد	اِعْتَلَمَ	او دانست	اِعْتَظَمَ	
باب نهم	اِكْتَبَّ		اِعْلَمَّ		اِعْظَمَّ	
باب دهم	اِسْتَكْتَبَ	او از کسی خواهش نوشتن کرد	اِسْتَعْلَمَ	او میل بدانستن داشت پرسید	اِسْتَعْظَمَ	او کسی را بزرگ شمرد او تعجب نمود
باب یازدهم	اِكْتَابَّ	او کسی را بمقام منشیگری معین کرد / او برای خود بنوشتن مکتوب چیزی خواست	اِعْلَامَّ		اِعْظَامَّ	
باب دوازدهم	اِكْتَوَّتَبَ		اِعْلَوَّلَمَ		اِعْظَوَّظَمَ	

بابِ دَهُم اِکْتُوبَ اِعْلُومَ اِعْظُومَ

تبصرهٔ بابهای شکر معنی انها نوشته نشده معمول نیست

مَشق صیغ مشتقهٔ افعال ذیل را تشکیل کنید نَظَرَ او دید

بَعَثَ او فرستاد تبع او در عقب کسی رفت جَهِلَ او جاهل بود (او ندانست)

حَسُنَ او قشنگ بود او خوبرو بود

تبصرهٔ اوّل در صیغهٔ هشتم (باب هشتم) حرف تا بعد از حروف صاد

ضاد طا و ظا بر طاء مبدل میشود مثلاً صیغهٔ هشتم از افعال صَبَغَ وضَرَبَ

وطَرِبَ وظَلِمَ اِصْطَبَغَ اِضْطَرَبَ اِطَّرَبَ واِظْطَلَمَ واِضَّرَبَ واِظَّلَمَ

نیز جایز است حرف تا بعد از حرف ثاء بر ثاء مبدل میشود مثلاً صیغهٔ هشتم

از ثَبَتَ اِثَّبَتَ میشود واخر الامر تا بعد از حروف دال وذال و زاء

بدال مبدل میشود مثلاً صیغهٔ هشتم از افعال دَعَی ذَکَرَ وزَلَقَ اِدَّعَی

اِذْدَکَرَ واِزْدَلَقَ میشود لکن اِزَّلَقَ واِذَّکَرَ نیز جایز است

تبصرهٔ دوم تمام افعال همهٔ صیغ مشتقه را ندارند بعضی از افعال

انها را زیادتر وبعضی کمتر دارند بلکه بعضی افعال نیز هست که صیغهٔ اوّل

اصلی را ندارند صیغ (بابها) اوّل ودوّم وسیّم وچهارم وپنجم وهفتم

وهشتم ونهم معمولترین صیغ میباشند صیغه‌های سیّم وششم نیز

زیاد معمولند

تبصرهٔ سیّم صیغ مشتقه مثل صیغ اصلیه صرف کرده میشوند

اَمَرَ کار فرمان حکم دَرَسَ درس

مشق سیزدهم

بَعَثَهُ اِلَیْكَ تَبِعَتْ اُخْتِی اُمَّهَا نَظَرْتُ رَجُلًا فِی الدَّارِ کَتَبَ لِاَبِی

تَعَلَّمْتُ دَرْسِی عَلَّمُوهُ اِسْتَکْتَبُوا مِنْ دِمَشْقَ حِصَانًا اِخْوَتِی کَاتَبُوا

الاَمِیرَ اِکْتَتَبْتَ فِی الْجَیْشِ اَعْلَمْنَاکُمْ اِسْتَعْلَمَتْ اُمِّی عَنْ اُخْتِهَا

عَظَّمُوا الاَمِیرَ فِی الْمَدِینَةِ اِسْتَعْظَمْتُ الاَمِیرَ جَهِلْنَاکُمْ حَسُنَ اَوْلَادُ

اَخِی وَاُخْتِی اَخَذْنَا مَکْتُوبًا مِنْ اَبِی خَالِی ذَهَبَ اِلَی الْمَدِینَةِ فَاطِمَةُ وَهِنْدُ

تَبِعَتَا خَالَتِی اَنَا وَاَبِی نَجْلِسُ فِی الْبُسْتَانِ هُوَ وَعَمُّهُ یَشْرَبَانِ خَمْرًا

مشق چهاردهم

او نوشتن مکتوب مجبور کرد او را ایشان ما را با یاد گرفتن درس مجبور کردند

ما تکبر کردیم شما باپدر من مراسله کردید تو یاد گرفتی من با مبر تعظیم نمودم
او خواهر شما را خواستگاری میکند ما یاد گرفتیم خالکان من خواهش خبر
کردن در خصوص خواهر را خوش شما از من کردند ذاتی ما الله را ما تکبر کرد
پدر من و مادر من مرا بفریبه فرستادند ما شما را در باغ دیدیم شما بازار
میروید ایشان مخزن را فتح کردند ما نثر را مینوشیم او خواهر شما را ناخوش یافت

(۲۱)

درس هشتم

معنی باب اول فعل اصلی (فَعَلَ) اگر عین الفعل مفتوح باشد این فعل فعل متعدی است
مثل کَتَبَ او نوشت اگر عین الفعل مکسور باشد این فعل فعل لازم است و معنی آن
بر حالت و چگونگی موقتی یا روحانی یا اتفاقی چیزی دلالت دارد مثل حَزِنَ
او غمگین شد اگر عین الفعل مضموم باشد این فعل فعل لازم است و دلالت
بر حالت و چگونگی همیشگی یا بدنی چیزی دارد مثل عَظُمَ او بزرگ بود
حَسُنَ او خوب بود - نیکو جمال بود لیکن این قواعد بدون استثنا نیستند
افعال لازم زیاد است که عین الفعل آنها مفتوح است مثل جَلَسَ
او نشست و افعال متعدی نیز یافت میشود که عین الفعل آنها مکسور است

مثل عَلِمَ او دانست عَمِلَ او کار کرد اکثر اتفاق می افتد که بمبدل شدن
حرکت عین الفعل معنی نیز تغییر میکند مثل حَزِنَ او غمگین شد حَزَنَ
او غمگین کرد عَلِمَ او دانست عَلَمَ او معین کرد (نشان کرد) گاهی هم تغییر
حرکت عین الفعل باعث تغییر معنی نمیشود مثل فَرَدَ فَرِدَ فَرُدَ او تنها شد
معنی باب دوم فَعَّلَ تکثیر و تقویه کار باب اول اصلی است مثل ضَرَبَ
او زد ضَرَّبَ او زیاد زد با قوت زد بطوریکه باعث درد شد غَلَقَ
او در را بست غَلَّقَ او درها را بست کَسَرَ شکست کَسَّرَ او قطعه قطعه کرد
و افعال لازم را متعدی میکند افعال متعدی یعنی تجاوز کننده و اجبار کننده
بکاری مثلا حَزِنَ او غمگین شد حَزَّنَ او غمگین کرد دیگری را فَرِحَ
شاد بود فَرَّحَ شاد کرد دیگری را کَتَبَ او نوشت کَتَّبَ او بنوشتن مجبور
کرد یا نوشتن را یاد داد بکسی عَلِمَ او دانست عَلَّمَ او یاد داد
او بدانستن مجبور کرد کسی را
اغلب اتفاق می افتد که باب دوم معنی نسبت دادن کسی را بصفتی میدهد
مثل کَذِبَ او دروغ گفت کَذَّبَ یعنی دروغ گو شمرد کسی را نسبت دروغ گوئی

ذاد باو عَظُمَ اوبزرك بود عَظَّمَ اوبزرك شمرد كسيرا نسبت بزرك
ذاد اورا

اكثر از اسامى چيزها بشكل باب دوّيم (بروزن فَعَّلَ) ساخته ميشوند جهة
نشان ذادن ساختن يا درست كردن وزينت ذادن چيزها با آنها مثل خُبْز
نان ذَهَبٌ زر (طلا) خَبَّزَ او نان پخت ذَهَّبَ او چيزيرا طلاكارى كرد
معنى باب سيّم (فَاعَلَ) اين باب معنى مسابقه و تبادل و زحمت در كارها و
كاهى كوشش كردن در آن كار را بصيغهٔ اصلى خود يعنى باب اوّل ميدهد مثل
عَلِمَ او ذانست عَالَمَ او زحمت كشيد كه در ذانائى بر ديكرى سبقت بكيرد
قَتَلَ او كشت قَاتَلَ او جنك كرد با كسيكه او نيز با او جنك كرد خَدَعَ او
فريب ذاد خَادَعَ او زحمت كشيد كه فريب بدهد ديكريرا كَبَدَ او ظلم كرد
كَابَدَ او زحمت كشيد كه عذابرا متحمّل شود

مشق معنى افعال ذيل را معيّن كنيد

صَدَقَ از صدق او راستكو بود رَخَّمَ از رُخام مرمر خَاطَبَ از خطب
او خطبه خواند ـ موعظه كرد فَاتَحَ جَلَّسَ فَتَّحَ ثَبَّتَ او قرار كرفت

او بے حركت بود حَدَثَ از حديث نو خبر حَذَّرَ از حَذَر او پرهيز
كرد حَارَبَ (باب اوّل حرب وبود مال كسى خشمكين شد جنك كرد
حَاسَبَ (باب اوّل حَسَبَ او شمرد حَالَفَ (باب اوّل حَلَفَ او قسم خورد
هَلْ آيا مَا نه لَا نه خير نَعَمْ بلى فَ پس وَ لَكِنَّ لكن
لَيْكن اِمَّا يا اَىّ كدام فِى در قُرب نزديك عَدُوّ (جمع اعداء)
دشمن صَدِيق (جمع اصدقاء) دوست بَاب (جمع ابواب) در رَأْى
(جمع آراء) عقيده القَاهِرَة شهر قاهره قُرَيش اسم طايفه وَظِيفَة
(جمع وظائف) اَهْل (اسم الجمع) اَهْل يعنى كسان ـ انس ـ سزاوار
سَيِّد مهتر ـ بزرك ـ آقا سَيِّدَة خانم اَيْنَ كجا

مشق پانزدهم

خَادَعَ الاَمِيرُ خَالَكَ فَخَدَعَهُ هَلْ حَدَّثَكَ اَخُوكَ عَنْ اَمْرِي غَلَّقُوا
اَبْوَابَ المَدِينَةِ وَحَارَبُوا اَعْدَاءَهُمْ هَلْ حَاسَبْتُمُ التَّاجِرَ لَا يَا سَيِّدِي
حَلَفْتُ لَكُمْ حَالَفَ اَهْلُ المَدِينَةِ قُرَيْشًا هَلْ ذَهَّبْتُمُ الكَاسَ
نَعَمْ يَا سَيِّدِي ذَهَّبْنَاهُ هَلْ حَذَّرْتُمْ اَخَوَاتِكُمْ مِنْ خَالِهِنَّ حَذَّرْنَاهُنَّ

هَلْ تَشْرَبُونَ خَمْرًا اَحْمَرَ لَا يَا سَيِّدِي لَا اَشْرَبُ خَمْرًا اَحْمَرَ وَلَا اَبْيَضَ
هَلْ تَثْبُتُونَ عَلَى رَأْيِكُمْ نَعَمْ يَا سَيِّدِي نَحْنُ عَلَى رَأْيِنَا ثَبَتَ الْاَمِيرُ
اَبِي فِي وَظِيفَتِهِ هَلْ ثَبَّتُوكُمْ فِي وَظِيفَتِكُمْ لَا يَا سَيِّدِي اَيْنَ
قَاتَلَ الْاَمِيرُ اَعْدَاءَهُ قَاتَلَهُمْ فِي ضَيْعَةٍ قُرْبَ الْقَاهِرَةِ مَا فَعَلَ
صَدِيقُكُمْ كَاتَبَنِي

مشق شانزدهم

من غمگین بودم مادر من ناخوش است ایشان درباره شما حکایت کردند
شما از خانه رفتید شما کوشش کردید که ظلم را (از ظلم دشمن) متحمل شوید ایشان کوشش کردند
که دشمن را مغلوب کنند او را مغلوب کردند شما درباره کار عموتان با ما
گفتند نه جز آقای من من با او گفتگو نکردم ایشان نان را پختند ما ساعتها را
طلاکاری کردیم شما اسامی خود را در سپاه آیا مندرج کردید بلی آقای من ما
اسامی خودمان را مندرج کردیم و اسامی عموزادگان خود را (نیز) مندرج کردیم شما
قهوه را از مکه آیا بتوسط مکتوب خواستید نه جز آقای من ما از مکه قهوه را بتوسط
مکتوب نخواستیم آیا شما میدانید خواهر شما کجاست بلی آقای من او در باغ است

شما را است میگوید من او را در باغ یافتم من بشما باور دادم لیکن باو باور ندادم
(بشما اعتماد کردم لیکن باو اعتماد نکردم) شما تاجر را دروغگو شمردید لیکن
او مرد صادق است

(۲۲)
درس نهم

اسم الاشارة بر دو قسم است بسیط و مرکب
اسم اشارهٔ بسیط برای اشاره کردن بچیزی نزدیک استعمال میشود

مفرد	مذکر	ذا	تثنیه مذکر	ذانِ ذَیْنِ
	مؤنث	ذی ذِه ذِهِ ذهی تا تِه تِهِ	تثنیه مؤنث	تانِ تَیْنِ

تبصره غالبا در ابتداء (بعضی) این اسماء اشاره ها (ه) افزوده میشود
و این ها در اسماء اشاره که زیادتر معمول اند داخل میشود

مفرد	مذکر	هذا	تثنیه مذکر	هذانِ هذَیْنِ	جمع
	مؤنث	هذی هذِهِ	تثنیه مؤنث	هاتانِ هاتَیْنِ	هؤلاء

اسم اشارهٔ مرکب از اسم اشارهٔ بسیط با فزودن در آخر آن حرفی از حروف ذیل
ساخته میشود کَ کِ کُمَا کُمْ کُنَّ این حروف را حروف خطاب مینامند این

نوع اسم اشاره برای اشاره کردن بچیزی دور استعمال میشود

مفرد { مذکّر ذاکَ — مؤنّث تاكَ } تثنیه { مذکّر ذانِكَ ذَینِكَ — مؤنّث تانِكَ تَینِكَ }

جمع اُلائِكَ اُولاكَ اُولائِكَ

اگر آنچیزیکه باو اشاره شده دور باشد یا اینکه ما در خصوص آن بطور احترام گفتگو میکنیم باین اسم اشاره لامی قبل از کاف خطاب افزوده میشود و این لام در حال تثنیه بنون مبدّل میگردد

مفرد { مذکّر ذٰلِكَ — مؤنّث تِلْكَ } تثنیه { مذکّر ذانِّكَ ذَیْنِّكَ — مؤنّث تانِّكَ تَیْنِّكَ }

جمع اُولٰئِكَ یا اُلالِكَ اینجا هُنا آنجا هُناكَ

تتمّه برای مادّهٔ ۲۱ باب چهارم (اَفْعَلَ) مانند باب دوّم (فَعَّلَ) معنی فعل متعدّی و معنی فعل اجبار کننده را دارد اگرچه معنی باب دوّم را همیشه ظاهر نمیکند مثلاً حَزِنَ او غمگین بود اَحْزَنَ مانند حَزَّنَ معنی آن غمگین کرد او را میباشد لیکن عَلِمَ او دانست عَلَّمَ او یاد داد

اَعْلَمَ او خبر داد او را میشود

تبصرهٔ اوّل بعضی از افعال باب چهارم معنی افعال لازم را میدهد زیرا که گاهی یا همیشه مفعول آنها ذکر نمیشود مثلاً اَقْبَلَ او خود را حرکت بجلو داد یعنی او جلو رفت – او پیش رفت اَشْرَفَ او نزدیک شد اَصْبَحَ او در وقت صبح بود اَدْبَرَ او بعقب برگشت

تبصرهٔ دوّم هرگاه باب چهارم از اسم مملکت یا از اسم محلّ ساخته میشود معنی رفتن بآن مملکت و محلّ را میدهد مثلاً اَشْاَمَ او بشام رفت اَیْمَنَ او بیمن رفت اَعْرَقَ او بعراق رفت

باب دوّم (فَعَّلَ) نیز همین معنی را دارد مثلاً غَرَّبَ او بسوی مغرب رفت شَرَّقَ او بسوی مشرق رفت

باب پنجم (تَفَعَّلَ) از باب دوّم ساخته شده و عملی را که راجع بخود فاعل یا فقط بفائدهٔ فاعل راجع است این باب میدهد یعنی قبول فعل فاعل را میرساند (لازم میشود) مثلاً عَلَّمَ او یاد داد تَعَلَّمَ او یاد گرفت، فَرَّقَ او تقسیم کرد تَفَرَّقَ او منقسم شد عَظَّمَ او بزرگ شمرد یکبیر را تَعَظَّمَ

اوتکبر کرد وهمچنین تبع اومتابعت کرد تتبع بدل تبدل

باب ششم (تفاعل) از باب سیم (فاعل) ساخته شده کلمهٔ عمل متبادل را اظهار میکند مثلاً اخی وخالك تقاتلا یعنی برادر من ودائی تو باهم دیگر جنك کردند تناصرت الروس والفرس علی الکرد یعنی روسها وایرانیان بیکدیگر کمك دادند مقابل اکراد

بعضی از افعال باب ششم گاهی معنی نسبت دادن چیزیرا بخود بطور دروغ دادند مثلاً تماوت (باب اول مات) مرد یعنی او خود را بمردن زد تمارض (باب اول مرض او ناخوش شد) یعنی او خود را بناخوشی زد تعامی (باب اول عمی او نابینا شد) او خود را بنابینائی زد

مشق معنی افعال ذیل را معین کنید اخرج (باب اول خرج او بیرون رفت) ادخل (باب اول دخل او داخل شد) احب (باب اول حب او دوست داشت) اجبل (باب اول از جبل یعنی کوه) اشأم (معنی شام) تطلب (باب اول طلب جستجو کرد) تجرد (باب اول جرد او برهنه کرد) تجمع (باب اول جمع او فراهم کرد) تجاهل تجسس تحاکم (باب اول حکم امر فرمود

تخالف تطارش تخاذل (باب اول خذل او کسی را بی کمك گذاشت تبصرة وقتی که فاعل در جمله بحالت تثنیه یا جمع بعد از فعل واقع شود آن فعل بحالت افراد باقی میماند

مقدم سرکرده ـ رئیس ملك (جمع ملوك) سلطان (جمع سلاطین) پادشاه صلح آشتی هلاك هلاك (نیستی) جوع گرسنگی عسکر (جمع عساکر) سرباز خیط او رخت دوخت عطش تشنگی حبس زندان سرایا بلاط سنك که بآن فرش خانه کنند قصر کوشك آن که لان زیرا که لما وقتی قد راستی ـ تحقیق ـ گاهی حیله (جمع حیل) دستان ـ چاره ماء (جمع میاه امواه) آب جیش (جمع جیوش) لشکر ـ سپاه خبط (جمع خبوط) ریسمان

مشق هفدهم

هذا بیت خالك ذلك الکتاب هو القرآن انتم تحاکمتم فی هذا الامر حسن الامیر سرایاه تخالف الملك الافرنج وسلطان الترك اخبرونی بذلك اعلمونی عنك اقبل الی هذا الرجل یطلب خبزا

أَشْرَفَ الجَيْشُ عَلَى الهَلَاكِ مِنَ الجُوعِ وَالعَطَشِ هَلَّا تَعَلَّمْتُمْ دَرْسَكُمْ لا يا سَيِّدِي ما تَعَلَّمْنا دَرْسَنا تَفَرَّقْنا عَنْ أَخَوَاتِكُمْ لَمَّا نَظَرْتُمُ المُعَلِّمَ تَمَارَضْتُمْ أَخْرَجُوهُ مِنَ الحَبْسِ هَلْ أَدْخَلُوكُمْ هٰذا البَيْتَ أَخِي أَحَبَّ بِنْتَ عَمِّهِ أَمْسَيْتُ فِي هٰذِهِ القَرْيَةِ تَجَمَّعَ الجَيْشَانِ قُرْبَ تِلْكَ الضَّيْعَةِ وَتَحَالَفَ مُقَدَّمُوهُمَا عَلَى الصُّلْحِ تَجَاهَلُوا فِي هٰذَا الأَمْرِ كَسَرَ جَيْشُ الرُّوسِ جَيْشَ التُّرْكِ وَالأَفْرَنْجِ لِأَنَّ هٰؤُلاءِ تَخَاذَلُوا أَيْنَ أَمْسَيْتُمُ البَارِحَةَ أَمْسَيْنا فِي قَرْيَةٍ عَلَى الجَبَلِ

مَشْقْ هِجْدَهُمْ

شما بمن خبر دادید که امیر مرد عموی شما با من جنك کرد و بعد عقب نشست ترکان با فرانسویان نزدیك این شهر جنك کردند ما زبردست او یاد گرفتیم این سربازان چالاکند این سربازان تنبلند وقتیکه ما داخل زندان شدیم اورا بمردن زده یافتیم لیکن ما دانستیم که این حیله بود ما اورا از زندان خارج کردیم و در خانهٔ همسایه داخل کردیم و اورا تا شام (تا شب) تنها گذاشتیم وقتی که او خبر گرفت که سربازان رفتند نان و آب را خواست (طلبید)

او همسایهٔ خود نقل کرد من از گرسنگی و تشنگی بمردن نزدیك بودم همسایه او را بی کمك گذاشت و بیرون رفت و بما در اینخصوص خبر داد این دو سوداگر با همدیگر محاکمه کردند این رخت دوز دو تا لباس سیاه را برای من دوخت من برای خودم رخت دوزرا جستجو کردم و نیافتم رخت دوز من مرد خوبست و برای من خوب دوخت شما بمن وعده دادید

(۲۳)

درس دهم

الاسم الموصول اسم موصول بر دو قسم است بسیط و مرکّب اسم موصول اَلَّذِی از حرف تعریف (اَلْ) و از حرف لام (که در کلمهٔ ذلك اسم اشاره بود) و از ذی اسم اشاره ساخته شده و این را اسم موصول مرکّب گویند

مفرد	مذکّر	الّذی
	مؤنّث	الّتی
تثنیه	مذکّر	اللّذان اللّذین
	مؤنّث	اللّتان اللّتین
جمع	مذکّر	الّذین یا الاولی
	مؤنّث	اللّات اللّاتی اللّوات اللّواتی اللّاء اللّائی

اسماء موصوله بسیط از قرار ذیلند

اَیٌّ کدام مذکر اَیَّةٌ مؤنث اعراب کامل را دارا میباشند اسم موصوف بعد از آنها حرف آخر خود را مکسور دارد (باضافه مجرور میشود)

مَنْ که مَا چه این دو اسم موصول دارای هیچ اعراب نیستند

اَیُّمَنْ هرکسیکه ⎫ از آنجائیکه این دو اسم موصول یکی از اَیّ و مَن دیگری از اَیّ

اَیُّمَا هرچیزیکه ⎭ و مَا ساخته شده اند اَیّ اعراب میگیرد لیکن مَن و مَا اعراب قبول نمیکنند

تبصرهٔ اوّل اسم موصول با ضمایر متصله استعمال میشود مثلاً اَلشَّیْخُ الَّذِی هُوَ مَرِیضٌ مَاتَ پیرمردی که او ناخوش بود مرد هٰذَا الرَّجُلُ الَّذِی نَظَرْتُمُوهُ اَمْسِ این مرد آنچنانی است که دیدید شما او را دیروز هٰذَا الطَّبِیبُ الَّذِی دَخَلَهُ اِبْنُ الْبَارِحَةِ

تبصرهٔ دوّم ضمیر منفصل حذف میشود در موقعی که آن ضمیر در جمله فاعل باشد و در صورتیکه رابطه در جمله مکمله فعل باشد مثل اَللّٰهُ الَّذِی خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ خَلَقَ الْاِنْسَانَ اَیْضًا خدای آنچنانیکه آسمانها

وزمین را آفرید انسان را نیز آفرید

تبصرهٔ سیّم اختصاص زبان عرب در استعمال اسم موصول اینستکه اسم موصول با اسم موصوفیکه بآن راجع است بهمه جهت مطابق میشود و ضمیر متصلی که در اینموقع با اسم موصول استعمال میشود و بفعل جمله تکمیل کننده متعلق است نسبت باختلاف فعل تغییر داده میشود مثل جَاءَ الرَّجُلَانِ اللَّذَانِ عَرَفْتَهُمَا اَمْسِ آمدند دو مرد آنچنانکه قصد کردی (وعده کرفتی) تو دیروز از ایشان عَرَفْتُ الْحَارِسَیْنِ اللَّذَیْنِ مَرَرْتُ بِهِمَا من از دو پاسبان آنچنانیکه تو بر ایشان گذشتی وعده کرفتم هٰذَانِ الْوَلَدَانِ اللَّذَانِ قُتِلَ اَبُوهُمَا این دو فرزند آنچنانیست که پدر ایشان کشته شد حَضَرَتِ الْجَارِیَتَانِ اللَّتَانِ مَوْلَاهُمَا بَخِیلٌ دو جاریه که مولای (مالک) آنها بخیل (تنگ چشم) است حاضر شدند هٰؤُلَاءِ اَوْلَادُ الَّذِینَ مَاتَ اَبُوهُمْ اینها فرزندانی (بچگانی) هستند که پدرشان مرد هٰذَا الرَّجُلُ الَّذِی اُحْرِقَ بَیْتُهُ این مردیست که خانه او سوخت

تکمله بر فقره ۲۱ باب هفتم (اِنْفَعَلَ) از برای مطاوعه یعنی قبول فعل کردن

وبانفعال باب اول (فَعَلَ فَعِلَ فَعُلَ) معنی کاری اکر بفاعل خود برمیکردد
وکاهی نیز معنی فعل مجهول را میدهد مثلاً خَدَعَ او فریب داد اِنْخَدَعَ
او فریب خورد کَشَفَ او باز کرد اِنْکَشَفَ مکشوف شد (کشف کرده شد)
هَزَمَ او فرار داد اِنْهَزَمَ فراری شد

باب هشتم (اِفْتَعَلَ) درصورتیکه بمعنی مطاوعه باشد لازم میشود
وبانفعال باب اول (فَعَلَ) معنی کاری اکه بفاعل خود برمیکردد یا معنی کاری را
که بفائده فاعل خود راجع است میدهد مثلا سَتَرَ (یَسْتُرُ) او پنهان کرد
اِسْتَتَرَ او پنهان شد رَفَعَ (یَرْفَعُ) او بلند کرد اِرْتَفَعَ او بلند شد
لَمَسَ او لمس کرد (دست زد مالید) اِلْتَمَسَ او لمس کرد برای خود (او دست زد مالید
برای خود) او خواهش کرد برای خود فَرَسَ او درید اِفْتَرَسَ او درید برای خود

بابهای نهم ویازدهم (اِفْعَلَّ واِفْعَالَّ) فقط برای تعیین رنگ وعیوب
بدنی استعمال میشوند لیکن باب یازدهم تا یک درجه زیادتر از باب نهم دلالت
بر معنی مزبور دارد مثلا اِسْوَدَّ او سیاه شد اِسْوَادَّ او خیلی سیاه شد
اِحْمَرَّ او سرخ شد اِحْمَارَّ او بسیار سرخ شد

باب دهم اِسْتَفْعَلَ بباب چهارم (اَفْعَلَ) معنی کار راجع بفاعل خود یا
اظهار میل وخواهش را میدهد مثلاً اَسْلَمَ او اسلام آورد – تسلیم کرد
اِسْتَسْلَمَ او مسلمان شد او تسلیم شد اَعَدَّ او آماده کرد – او تهیه نمود
اِسْتَعَدَّ او حاضر شد – او آماده شد اَعْلَمَ او خبر داد اِسْتَعْلَمَ
او خواهش نمود که بخود او خبر بدهند اَسْقَی او سیراب کرد اِسْتَسْقَی
او خواهش کرد که خودش را سیراب کنند اَعْطَی او عطا کرد چیزی را بکسی
اِسْتَعْطَی او خواهش نمود که بخود او چیزی بدهند بعضی از افعال این باب
که از اسماء ساخته شده معنی گرفتن – انتخاب کردن – معین کردن را دارند مثلا
اِسْتَوْزَرَ (وزیر) او کسی را وزیر معین نمود اِسْتَخْلَفَ او کسی را بعد از
خود خلیفه انتخاب نمود

بابهای دوازدهم وسیزدهم (اِفْعَوْعَلَ اِفْعَوَّلَ) بافعال باب اول (فَعِلَ)
معنی تا یک درجه زیادتر میدهند مثلا خَشُنَ او درشت – زبر (ضد نرم)
شد اِخْشَوْشَنَ او بسیار درشت – بسیار زبر شد عَلَطَ او داغ بر گردن
شتر نهاد – ببدی یاد کرد اِعْلَوَّطَ او خیلی داغ کرد شتر را – او خیلی ببدی

یادکرد کسیرا

مَشْق معنی افعال ذیل را معیّن کنید اِنْفَتَحَ اِنْکَسَرَ اِضْطَرَبَ اِصْفَرَّ اِسْتَغْفَرَ (غفر او بخشید - او امر زید) اِسْتَخْدَمَ (خادم - نوکر) اِسْتَعْذَرَ (عذر بهانه)

تَرَكَ (یترك) او وا گذاشت اِسْتَعْلَمَ عَنْ او خواست که در خصوص ... خبر بگیرد نَقَلَ او انجائی بجائی برد او نقل کرد (روایت) اِنْتَقَلَ اِلی او کوچ کرد رهن گرو صُلْح آشتی معروف التفات - مرحمت اَقْبَلَ اِلی او روی کرد به او نزدیك آمد به اِنْتَظَرَ او انتظار داشت (او چشم داشت) تَرَّزَ او پاك و مبرّا کرد مَخْزَن دکّان قَلِیل کم - اندك اَقَلّ کوچکتر - کمتر اَلْیَوْم امروز اَلْبارِحَة اَمْس دیروز بُکْرَة غَدًا فردا کثیر عدید بسیار متعدّد اَکْثَر زیادتر وَرَاءَ عقب - پشت اَوَّلَ اَمْسِ اَوَّلَ الْبارِحَة پریروز بَعْدَ بُکْرَةٍ بَعْدَ غَدٍ پس فردا

مَشْقُ نُوزْدَهُم

هٰذَا الرَّجُلُ الَّذِی اَعَدَّ لَنَا الْبارِحَة فُطُورًا وَاَسْقانا خَمْرًا اَیْنَ ذٰلِكَ

التَّاجِرُ الَّذِی اَعْطَیْناهُ الْبارِحَة رَهْنًا قَدِ اسْتَتَرَ الْیَوْمَ عَنّا وَمَا خَرَجَ عَنْ بَیْتِهِ قَدْ خَدَعَنَا الْعَرُوسُ الَّتِی خَطَبَهَا عَمُّکُمْ جَمِیلَةٌ قَدْ نَظَرْنَاهَا الْیَوْمَ فِی بُسْتَانِ الْمَدِینَةِ لَمَّا نَظَرْتُهَا اِحْمَرَّتْ لَا مَا نَظَرْتُمُوهَا مَا خَرَجَتِ الْیَوْمَ مِنْ بَیْتِهَا قَدِ انْخَدَعْتُمْ هٰذِهِ اُخْتُهَا تَقَاتَلَ اَمْسِ جَیْشُ الرُّوسِ وَجَیْشُ التُّرْكِ فَانْهَزَمَ جَیْشُ التُّرْكِ اِنْکَشَفَ الْاَمْرُ الْیَوْمَ جَیْشُ التُّرْكِ قَلِیلٌ وَجَیْشُ الرُّوسِ عَدِیدٌ قَدِ اسْتَتَرَ اَکْثَرُهُ وَرَاءَ الْجَبَلِ اِلْتَمَسَ التُّرْكُ لِلصُّلْحِ وَاسْتَسْلَمُوا اِسْتَوْزَرَ سُلْطَانُ التُّرْكِ رَجُلًا مِنَ الْاَفْرَنْجِ اَلْخَیّاطُ الَّذِی خَیَّطَ لَکُمْ قَدْ تَرَكَ مَخْزَنَهُ اَنَا اَجِدُهُ لَکُمْ تَعْمَلُونَ مَعِی مَعْرُوفًا

مَشْقُ بیستم

من خانهٔ را که دران بیمار بودم ترك کردم من وظیفهٔ خودم را (تَرَکْتُ) از دست دادم شما در کار دیگر از خوب دانسته اید خود تان از ابنادانی زدید ایشان دیروز بباغ رفتند ومنتظر شما بودند ما میخواستیم در خصوص این کسیکه برای شما هلاك مهیّا کرد خبر بگیریم عموزاده شما کجاست

اوادویارا ترك کرد وببصره کوچ نمود اینمرد فقیر برای خود خواهش کرد
وظیفه را من درخصوص وظیفه که دوست شما آن را ترك کرده بود وگفتم
او رفت واین وظیفه را برای خود التماس کرد اورا دیروز بخدمت برقرار کردند
من اورا امروز دیدم او خوشنود است این تاجر بسکه دیروز بشما فریب داد
اورا ترك نکنید (لا) آیا شما با او محاکمه کردید ما دیروز با او محاکمه
نمودیم واورا میترا کردند او عذر خواسته بود یا نه بلی آقای من چون ما
بیرون رفتیم او بنزد من آمد وعذر خواست من بخشیدم اورا

(۲۴)

درس یازدهم

ضمایر استفهامی اَیُّ اَیَّةُ اَیُّمَنْ اَیُّمَا مَنْ مَا نیز مثل ضمایر
موصوله استعمال میشوند بعد از انها کَمْ وکَاَیِّنْ که بمعنی چند است افزوده میشود
تبصره اوّل غالبا در آخر ضمایر مَنْ وما حرف ذا (ضمیر الاشاره)
افزوده میشود مثل مَنْ ذا ماذا
تبصره دوّم کلمه ما گاهی مخفف میشود بر مَ مثال مَنْ هٰذِهِ
الْاِمْرَاَةُ این زن کیست مَنْ هٰذَا الرَّجُلُ این مرد کیست مَا تَفْعَلُ

تو چه میکنی اَیُّ یَوْمٍ فِی الشَّهْرِ کدام روز در ماه - روز چند ماه است
فِی اَیِّ سَنَةٍ وُلِدْتُمْ در کدام سال شما بوجود آمده اید (زائیده شده اید بدنیا آمده اید)
اَیُّمَنْ اَلْطَفُ صَدِیقُکُمْ اَمْ عَمُّكَ کدام یك با ادب تر است دوست شما یا عمو
اَیُّمَا خَمْرٍ تُحِبُّونَ اَلْاَبْیَضَ اَمِ الْاَحْمَرَ کدام شراب را شما دوست میدارید
سفید یا قرمز را کَمْ سَنَةً عُمْرُکُمْ شما چند سال دارید
تبصره سیم در زبان عوام ضمایر استفهامی اَیْشْ وشُو یعنی چه
(این مخفف اَیُّ شَیْءٍ) چه چیز) فَیْن کجا (این مخفف فِی اَیْنَ درکجا)
لَیْن یا لِوَیْن بکجا (مخفف اِلیٰ اَیْن) استعمال میشود
تبصره چهارم کَمْ اگر جزو مفعول صریح باشد اسم بعد خود را
تنوین نصب میدهد (منصوب میکند) مثلا کَمْ سَنَةً عُمْرُکُمْ واگر جزو مفعول
غیر صریح باشد اسم بعد خود را تنوین جر میدهد (مجرور میکند) مثلا
کَمْ بُسْتَانٍ دَخَلْتُمْ
(۲۵) همه بابهای مذکوره افعال با بابهای فعل ماضی معلوم بودند وبابهای فعل
مجهول همین وقت (ماضی) بترتیب ذیل ساخته میشوند حرف ماقبل حرف

اخری مکسور وسایر حروف مضموم میشوند واین قاعده از صورت ذیل معلوم میشود

	اوّل	دوّم	سیّم	چهارم	پنجم	ششم
بابهای فعل معلوم	فَعَلَ	فَعَّلَ	فاعَلَ	أَفْعَلَ	تَفَعَّلَ	تَفاعَلَ
بابهای فعل مجهول	فُعِلَ	فُعِّلَ	فُوعِلَ	أُفْعِلَ	تُفُعِّلَ	تُفُوعِلَ

	هفتم	هشتم	نهم	دهم	یازدهم	دوازدهم
بابهای فعل معلوم	اِنْفَعَلَ	اِفْتَعَلَ	اِفْعَلَّ	اِسْتَفْعَلَ	اِفْعالَّ	اِفْعَوْعَلَ
بابهای فعل مجهول	اُنْفُعِلَ	اُفْتُعِلَ	—	اُسْتُفْعِلَ	—	اُفْعُوعِلَ

	سیزدهم
بابهای فعل معلوم	اِفْعَوَّلَ
بابهای فعل مجهول	اُفْعُوِّلَ

تبصرهٔ اوّل باب نهم و یازدهم فعل مجهول ندارند

تبصرهٔ دوّم در بابهای سیّم و ششم الف افزوده بواو مبدل میشود زیراکه ما قبل آن حرف مضموم است وضمّه با واو مناسب است

مشق بابهای فعل مجهول از افعال ذیل را شفاهًا وکتبًا تشکیل دهید

عَلِمَ کَتَبَ نَصَرَ ذَهَبَ

تبصرهٔ سیّم بابهای فعل مجهول مثل بابهای فعل معلوم صرف میشوند

مشق افعال ذیل را صرف کنند اُعْلِمَ حُوسِبَ اُسْتُخْلِفَ

مضارع فعل معلوم بترتیبات ذیل ساخته میشود

ماضی	مضارع	ماضی	مضارع
فَعُلَ	يَفْعُلُ مثلًا	عَظُمَ	يَعْظُمُ
فَعِلَ	يَفْعَلُ ويَفْعِلُ	حَسِبَ	يَحْسِبُ
فَعَلَ	يَفْعَلُ ويَفْعُلُ ويَفْعِلُ	عَلِمَ	يَعْلَمُ
		جَلَسَ	يَجْلِسُ
		فَتَحَ	يَفْتَحُ
		نَصَرَ	يَنْصُرُ

تبصره در وقت یاد گرفتن بابهای اوّل فعل ماضی باید حرکات عین الفعل ماضی ومضارع را در یاد نگاه داشت زیراکه برای تعیین حرکت عین الفعل آنرا باید در کتاب لغت رجوع نموده پیدا کرد مضارع سایر بابها از قرار ذیل تشکیل داده میشود الف افزوده در بابهائیکه در ابتداء آنها واقع شده است مأخوذ میکنند وبعوض الف باء مضموم (يُ) در بابهای دوّم وسیّم وچهارم و باء مفتوح در سایر بابها افزوده میشود حرف آخر را مضموم وحرفیکه ما قبل آنست مکسور مینمایند

باستثناء بابهای پنجم و ششم و نهم و یازدهم کسرهٔ حرف ماقبل آخر بحال خود باقی میماند و این ترتیب از صورت ذیل معلوم میشود

بابهای مشتق فعل ماضی معلوم ١ فَعَّلَ ٢ فاعَلَ ٣ اَفْعَلَ ٤ تَفَعَّلَ ٥ تَفاعَلَ ٦ اِنْفَعَلَ ٧ اِفْتَعَلَ ٨

بابهای مشتق فعل مضارع معلوم يُفَعِّلُ يُفاعِلُ يُفْعِلُ يَتَفَعَّلُ يَتَفاعَلُ يَنْفَعِلُ يَفْتَعِلُ

بابهای مشتق فعل ماضی معلوم اِفْعَلَّ ٩ اِسْتَفْعَلَ ١٠ اِفْعالَّ ١١ اِفْعَوْعَلَ ١٢ اِفْعَوَّلَ ١٣

بابهای مشتق فعل مضارع معلوم يَفْعَلُّ يَسْتَفْعِلُ يَفْعالُّ يَفْعَوْعِلُ يَفْعَوِّلُ

مَشْقٌ مضارع همهٔ بابهای افعال ذیل را تشکیل بدهید

حَسِبَ عَظُمَ جَلَسَ قَتَلَ

تَبْصِرَةٌ صرف همهٔ بابهای فعل مضارع در مادهٔ (ء) مذکور شده

مَشْقٌ افعال ذیل را صرف کنید تَكَلَّمَ (گفتگو کرد) يُجالِسُ يَضْطَرِبُ يُخْبِرُ يَسْتَغْفِرُ طَبَعَ (يَطْبَعُ) او چاپ کرد بَنَى يَبْنِي او بنا کرد - او ساخت اَشْهَرَ او چیز را شهرت داد - معلوم کرد تَرْجَمَ او ترجمه کرد طَبَّبَ او طبابت کرد (او چارهٔ درد کرد) سَكَنَ زیست کرد او - او ایستاد - جای گرفت اِسْمٌ (جمع اسماء) نام صِناعَةٌ

الطِّبِّ علم طبابت (پزشکی) طَبِيبٌ (جمع اطبّاء) پزشک دَرَسَ او درس خواند - یاد گرفت دَرَّسَ او یاد داد عَرَفَ بشناخت عَرَّفَ او شناسانید تَعاطَى صِناعَةَ الطِّبِّ او ورزش کرد در علم طبابت طِبِّيّ طبی مُسْتَشْفًى بیمارخانه مَحَلٌّ جا مَحَلَّة محله طَبْع خوی چاپ مَطْبَعَةٌ (مطابع جمع) چاپخانه دَرْسٌ (جمع دروس) درس مَدْرَسَةٌ (مدارس جمع) محل درس خواندن - مدرسه عِلْمٌ (جمع علوم) دانش مُعَلِّمٌ معلم - آموزگار تَرْجَمَةٌ (جمع تراجم) ترجمه جَرِيدَةٌ (جمع جرائد) روزنامه بَنْدٌ (جمع بنود) مَقالَةٌ (جمع مقالات) مقاله اُسْبُوعٌ (جمع اسابیع) هفته مُرْسَلٌ (جمع مرسلون) فرستاده مُبَلِّغٌ بَلَدِيٌّ شهری مُزْهِرٌ گلدار خَدِيوِيٌّ منسوب بخدیو مِصْرِيٌّ دیوانی - دولتی وَلَدٌ (جمع اولاد) فرزند - پسر سَنَةٌ (جمع سنوات سنين سنون) سال

مَشْقٌ بیست و یکم

مَنْ اَنْتُمْ اَنَا طَبِيبٌ مَا اسْمُكُمْ اِسْمِي يُوسُفُ مِنْ اَيِّ مَدِينَةٍ اَنْتُمْ (بلد)

آنا من دمشق   این تعلمتم الطب   تعلمته في القاهرة   هل يعلمون
الطب في القاهرة   نعم يا سيدي قرب القاهرة محلة باسم بولاق
حيث بنى محمد علي مدرسة طبية وهي الى الان مزهرة   من هم
معلمو هذه المدرسة   منهم افرنج ومنهم اولاد عرب   هل طبعت
كتب العربية في علوم الطب   نعم يا سيدي في بولاق مطبعة شهيرة
اشهرت كتبا عديدة في كل العلوم اكثرها ترجمة   هل عندكم
مدارس اخرى طبية   عندنا ايضا مدرسة للطب في مدينة
بيروت بناها المرسلون الاميركانيون ويعلمون فيها باللسان
العربي وهناك ايضا مطبعة   هل عندكم جرائد باللغة العربية
نعم يا سيدي تخرج في دمشق وبيروت واسكندرية وتونس و
القسطنطينية وفي محلات اخرى جرائد عديدة   اي جريدة
تستكتبون   استكتب جريدة الجوائب التي تخرج مرتين في
اسبوع   لماذا تستكتبون هذه الجريدة   لانها فصيحة اللغة
وبنودها مستحبة

مشق بیست و دویم

اینمرد کیست   این دوست من محمد علی طبیب که من دیشب در خصوص او بشما
گفتم شما مرا با او آشنا خواهید کرد یا نه   بچشم   مصطفی آغا عزیز دوست من
معلم بزرگ علم طب در بولاق   محمد علی طبیب دوست من   مصطفی   شما کجائید
محمد علی   من اهل قسطنطنیه هستم   مصطفی   شما چند سال علم طب را استعمال
میکنید (مشغول علم طبابت هستید)   محمد علی   من فقط امسال تحصیل علوم را
تمام کردم   مصطفی   معنی میدهد که شما علم طب کم استعمال میکنید   نه خیر
آقای من در مریضخانه شهری خدمت میکنم ما مریضان زیاد داریم   شما از خدمتتان
راضی هستید یا نه   محمد علی   الحمد لله من راضی هستم   مصطفی   شما بزبان
فرانسه آیا حرف میزنید   محمد علی   من زبان فرانسه را خوب میدانم   مصطفی
برای من کتاب طبی را از زبان فرانسه ترجمه نمائید   من این زبان را خوب نمیدانم
و از اینجهت با آن کسیکه برای من آنرا ترجمه میکند زیاد پول میدهم   محمد علی
بچشم   مصطفی   فردا من این کتاب را بشما مینویسم شما کجا ساکنید   محمد علی
من در مریضخانه شهری ساکنم

عَلَى الرَّأْسِ وَالْعَيْنِ بچشم اخو اُخْرَى دیکر مَرِيضٌ (جمع مَرْضَى) ناخوش
مستحبّ دلچسب خوش‌ایند فصیح خوش‌زبان مَرَّةٌ دفعه - بار
یکبار یکدفعه حیث کجا عند پیش - نزد قُرْبَ نزدیك

(۲۷) درس دوازدهم

فعل مضارع مجهول از فعل مضارع معلوم بترتیب ذیل تشکیل داده میشود فتحهٔ یاء ابتدائی (حرف مضارع (یـ) بضمه و کسرهٔ حرف ماقبل اخر ان بفتحه مبدل میشود این قاعده از صورت ذیل معلوم میشود

فعل مضارع معلوم	۱ يَفْعَلُ	۲ يُفَعِّلُ	۳ يُفَاعِلُ	۴ يُفْعِلُ	۵ يَتَفَعَّلُ	۶ يَتَفَاعَلُ	۷ يَنْفَعِلُ	۸ يَفْتَعِلُ
فعل مضارع مجهول	يُفْعَلُ	يُفَعَّلُ	يُفَاعَلُ	يُفْعَلُ	يُتَفَعَّلُ	يُتَفَاعَلُ	يُنْفَعَلُ	يُفْتَعَلُ
فعل مضارع معلوم	۹ —	۱۰ يَسْتَفْعِلُ	۱۱ —	۱۲ يَفْعَوْعِلُ	۱۳ يَفْعَوِّلُ			
فعل مضارع مجهول	—	يُسْتَفْعَلُ	—	يُفْعَوْعَلُ	يُفْعَوَّلُ			

ماضی و مضارع افعال ذیل را بطور مجهول تشکیل بدهید

قَبِلَ (يَقْبَلُ) اوقبول کرد (اوپذیرفت) حَضَرَ (يَحْضُرُ) او حاضر شد حَمَلَ (يَحْمِلُ) او بار برداشت بار کرد جَمَعَ (يَجْمَعُ) فراهم کرد عَرَفَ يَعْرِفُ

اوشناخت كَذَبَ يَكْذِبُ او دروغ گفت

(۲۸) اَلْجَمْعُ الْمُكَسَّرُ جمع مکسر از مفرد بر وزن یك صیغه از یازده چهل صیغهٔ ذیل ساخته میشود

	صیغ	جمع	مفرد	معنی
۱	فُعَلٌ	تُحَفٌ	تُحْفَةٌ	پیشکش - شئ نفیس
۲	فُعْلٌ	حُمْرٌ	اَحْمَر	سرخ
۳	فُعُلٌ	سُفُنٌ	سَفِينَةٌ	کشتی - زورق
۴	فَعَلٌ	حَلَقٌ	حَلْقَةٌ	حلقه هرچیز مدور بشکل دایره
۵	فِعَلٌ	قِطَعٌ	قِطْعَةٌ	پارهٔ از هرچیز
۶	فِعَالٌ	ثِيَابٌ	ثَوْبٌ	جامه - پوشاك
۷	فُعُولٌ	جُنُودٌ	جُنْدٌ	لشکر - سپاه
۸	فُعَّلٌ	حُكَّمٌ	حاكم	فرمانده - قاضی
۹	فُعَّالٌ	كُتَّابٌ	كَاتِبٌ	نویسنده
۱۰	فَعَلَةٌ	وَرَثَةٌ	وَارِثٌ	ارث برنده فارسی ارث مرده ریگ
۱۱	فُعَلَةٌ	قُضَاةٌ (بجای قُضَيَةٌ)	قاضٍ (بعوض قاضی)	قاضی - حاکم شرع

	صیغه	جمع	مفرد	معنی
١٢	فِعَلَةٌ	قِرَدَةٌ	قِرْدٌ	میمون – بوزینه
١٣	اَفْعُلٌ	اَوْجُهٌ	وَجْهٌ	روی – صورت – چهره
١٤	اَفْعَالٌ	اَشْرَافٌ	شَرِيفٌ	شریف (مرد بزرگ)
١٥	اَفْعِلَةٌ	اَجْنِحَةٌ	جَنَاحٌ	بال
١٦	فِعْلَانٌ	غِلْمَانٌ	غُلَامٌ	غلام – پسر – مرد جوان
١٧	فُعْلَانٌ	بُلْدَانٌ	بَلَدٌ	شهر
١٨	فَعِيلٌ	عَبِيدٌ	عَبْدٌ	بنده – مملوك
١٩	فُعُولَةٌ	بُعُولَةٌ	بَعْلٌ	شوهر
٢٠	فِعَالَةٌ	حِجَارَةٌ	حَجَرٌ	سنك
٢١	فِعْلَةٌ	صِبْيَةٌ	صَبِيٌّ	كودك – بچه
٢٢	فَوَاعِلُ	فَوَارِسُ	فَارِسٌ	سوار – اسب سوار
٢٣	فَعَالِلَةٌ	قَيَاصِرَةٌ	قَيْصَرٌ	لقب بعضی پادشاهان
٢٤	اَفَاعِلَةٌ	اَسَاقِفَةٌ	اُسْقُفٌّ	کشیش – ملای عیسوی

البنتُ مليحٌ الشابُ القويُ لطيفٌ البنتُ الجميلةُ لطيفةٌ
انتَ كسلانٌ هو مجتهدٌ الرجلُ الامينُ سعيدٌ الولدُ الكسلانُ
تعبسٌ الأبُ شيخٌ الامُّ كريمةٌ الخالةُ طريشاءٌ
العمُّ الاعرجُ شيخٌ الضيفةُ صغيرةٌ

مشقِ چهارم

او وفادار است او (مؤنث) نوبرو است شهر کوچک است جوان کر است
خواهر تنگ است من سستم تو (مؤنث) جمیل هستی عمو مرد بدبخت است
مادر زن وفادار است خواهر خوب است فرزند کوچک شهر خوب
اسب قشنگ است برادر بخیل است ده بزرگ پیرمرد مالدار است
باغ کوچک است عمو قوزپشت است او مرد خوب است او مرد بد است او زن خوبرو است

ضمیرِ منفصل

ضمیر منفصل آنست که بدون اتصال بکلمات دیگر میتوانند معمول واقع شوند

جمع	تثنیه	مفرد
ما نحن		من انا

جمع	تثنیه	مفرد	
شما: مذکر انتم / مؤنث انتنّ	انتما	مذکر انتَ / مؤنث انتِ	تو
ایشان و: مذکر هم / مؤنث هنّ	هما	مذکر هو / مؤنث هی	او

درس سیم

(۳) اسماء موضوع که همیشه مؤنث میباشند از قرار ذیلند
(۱) اسامی چیزهای جاندار که بخودی خود ذاتاً مؤنث میباشند
امٌّ مادر بنتٌ دختر اختٌ خواهر عروسٌ عروس (زن و مرد هر دو)
هند اسم خاص زن فاطمه اسم خاص زن
(۲) اسمائی که به ة (التاء المربوطة) ختم میشوند
مدينةٌ شهر جنينةٌ باغچه حبّةٌ دانه اوضةٌ حجرةٌ اطاق خانةٌ
خان قهوةٌ قهوه
اسمائیکه بخودی خود ذاتاً مذکرند از این عده مستثنی میباشند مثلاً
علامةٌ مرد خیلی دانا خلیفةٌ جانشین

	صیغ	جمع	مفرد	معنی
۲۵	تَفاعِلَةٌ	تَلامِذَةٌ	تِلمِیذٌ	شاگرد
۲۶	مَفاعِلَةٌ	مَغارِبَةٌ	مَغرِبی	مرد مغربی. اهل مغرب
۲۷	فَعلی	قَتلی	قَتِیلٌ	کشته شده
۲۸	فَعالی	عَذاری	عَذراء	دختر باکره
۲۹	فُعَلاء	شُعَراء	شاعِر	چکامه سرای - شعر گو
۳۰	اَفعِلاء	اَصدِقاء	صَدِیق	راست گو - دوست راست گفتار
۳۱	فَعائِل	سَحائِب	سَحابَة	ابر
۳۲	فَعالِل	ضَفادِع	ضِفدِع ضِفدَع	غوک - غورباغه
۳۳	اَفاعِل	اَغانِی (بعوض اغانی)	اُغنِیَّة	سرود - آواز نوی بیخ
۳۴	تَفاعِل	تَجارِب	تَجرِبَة	امتحان - آزمایش
۳۵	مَفاعِل	مَنازِل	مَنزِل	محل فرود آمدن - جا
۳۶	فَعالِیل	قَنادِیل	قِندِیل	لانتر - قندیل - نوعی از اسباب چراغ است در اماکن مقدسه می آویزند
۳۷	اَفاعِیل	اَکالِیل	اِکلِیل	تاج

(marginal notes: "غوک نارنشده غراب" by ۳۱–۳۲)

تفاعیل

[illegible]

صیغ	جمع	مفرد	معنی
۳۸ تفاعیل	تصانیف	تصنیف	گونه گونه ساختن وجدا کردن بعض ازا
۳۹ مفاعیل	مفاتیح	مفتاح	کلید
۴۰ تفاعیل	ینابیع	ینبوع	چشمه

تبصرهٔ اول صیغ ۳ و ۶ و ۷ و ۹ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۸ و ۲۲ و ۳۰ معمول ترین صیغ است

تبصرهٔ دوم قواعد معینه از برای بنا کردن جمع مکسّره در دست نیست و غیر از این باید گفت که یاد گرفتن جمع مکسّر لازم است و از اینجهة در پهلوی هر مفرد صیغهٔ جمع مکسّر آن مندرج خواهد شد تعیین کنید باندازه کدام یك از چهل صیغهٔ مذکوره در فوق جمع مکسّره ذیل ساخته شده

مفرد	جمع	مفرد	جمع	مفرد	جمع	مفرد	جمع
اَبٌ	آباءٌ	طِفلٌ	اَطفالٌ	سعیدٌ	سُعَداءُ	ضعیفٌ	ضُعَفاءُ
اَخٌ	اِخوةٌ	یَدٌ	ایدی اَیادٍ	غَنیٌّ	اَغنیاءُ	صغیرٌ	صِغارٌ
اِبنٌ	اَبناءٌ	رِجلٌ	اَرجُلٌ	فقیرٌ	فُقَراءُ	قصیرٌ	قِصارٌ

رجل

مفرد	جمع	مفرد	جمع	مفرد	جمع	مفرد	جمع
رَجُلٌ	رِجالٌ	عَینٌ	عُیونٌ	کریمٌ	کُرَماءُ	طویلٌ	طِوالٌ
عَمٌّ	اَعمامٌ	اُذُنٌ	آذانٌ	بخیلٌ	بُخَلاءُ	تعیسٌ	تُعَساءُ
خالٌ	اَخوالٌ	اَرضٌ	اَراضٍ	لطیفٌ	لُطَفاءُ	کسلان	کسالی
بَیتٌ	بُیوتٌ	دارٌ	دِیارٌ	امینٌ	اُمَناءُ	مریضٌ	مرضی
بُستانٌ	بَساتینُ	نارٌ	نیرانٌ	ملیحٌ	مِلاحٌ	صالحٌ	صُلَحاءُ
شَجَرةٌ	اَشجارٌ	حَربٌ	حُروبٌ	رأیٌ	آراءٌ	عظیمٌ	عُظَماءُ
مَدینةٌ	مُدُنٌ	جَیشٌ	جُیوشٌ	اَسوَدُ	سُودٌ	حِسانٌ	حَسَنٌ
سُلطانٌ	سَلاطینُ	اَبیَضُ	بیضٌ	قریةٌ	قُرًی	مَلِكٌ	مُلوكٌ
اَحمَرُ	حُمرٌ	جاهِلٌ	جُهَلاءُ	ضیعةٌ	ضِیَعٌ	حدیدٌ	حِدادٌ
شَیخٌ	شُیوخٌ	خلیفةٌ	خُلَفاءُ	اَعرَجُ	عُرجٌ	قلیلٌ	قِلالٌ
شابٌّ	شُبّانٌ و شَبابٌ	وزیرٌ	وُزَراءُ	اَطرَشُ	طُرشٌ	کبیرٌ	کِبارٌ
فَتًی	فِتیانٌ	تاجِرٌ	تُجّارٌ	قَوِیٌّ	اَقوِیاءُ	فصیحٌ	فُصَحاءُ

تبصرهٔ سیم بعضی کلمات جمع مکسّر آنها خالی از حروف اصلیه واقع میشوند

شد

مثلا اِمْرَأَةٌ جمع مکسرآن نساء است وبعضی از کلمات اتفاق می‌افتد که بکلی جمع ندارند

تبصرهٔ چهارم صفات بعد از جمع مکسر یکی از اسماء موصوف ساخته شده باشد بحالت مفرد مؤنث است وکمتر بحالت جمع مکسر استعمال میشوند وفعل همیشه بحالت مفرد مؤنث واقع میشود ولیکن اگر فعل بعد از فاعل خود کرد از ای وجود کامل وعاقل باشد واقع شود ممکن است که بحالت جمع استعمال بشود واین ترتیب زیادتر معمول است

سَمَّى (یُسَمِّی) او نامید - اسم گذاشت عَيَّنَ (يُعَيِّنُ) او معین کرد عَزَلَ او بیکار کرد - کناره کرد قِشْلَةٌ (جمع قِشَلٌ) سربازخانه بَغْلٌ (جمع بِغَالٌ) استر - قاطر عِنَبٌ انگور تَصَرَّفَ يَتَصَرَّفُ) دست درکاری کرد - گرفت - رفتار وسلوک کرد نَسِيَ يَنْسَى فراموش کرد تَحَضَّرَ يَتَحَضَّرُ او حاضر شد حَالاً اَلْآنَ فوراً كَيْفَ چگونه - چطور

مشق بیست وسیم

مَنْ حَضَرَ غُلَامُ يَطْلُبُكُمْ هَلْ تَعْرِفُونَ مَنْ هُوَ نَعَمْ يَا سَيِّدِي

اَعْرِفُهُ غُلَامُ خَيَّاطِكُمْ لِمَنْ هٰذِهِ الثِّيَابُ الَّتِي اَحْضَرَهَا هٰذِهِ ثِيَابُكُمُ الَّتِي اَمَرْتُمُ الْخَيَّاطَ اَنْ يُخَيِّطَهَا مَلِيحًا لِمَنْ هٰذِهِ الْبَسَاتِينُ الْجَمِيلَةُ هٰذِهِ بَسَاتِينُ الْقَيْصَرِ لِمَنْ هٰذِهِ الضِّيَعُ الْقَرِيبَةُ مِنْ هُنَا هٰذِهِ ضِيَعُ الْاَمِيرِ مَنْ يَسْكُنُ هٰذِهِ الْبُيُوتَ تَسْكُنُهَا الْجُنُودُ تُسَمَّى قِشْلَة مَنْ بَنَى هٰذِهِ الْقِشْلَةَ بَنَاهَا الْقَيْصَرُ پُطْرُسُ الْكَبِيرُ مَا يُحْمَلُ عَلَى تِلْكَ الْبِغَالِ يُحْمَلُ عَلَيْهَا ثِيَابُ الْجُنُودِ مَنْ هُمْ حُكَّامُ هٰذِهِ الْبِلَادِ حُكَّامُ هٰذِهِ الْبِلَادِ تُعَيَّنُ مِنْ سَلَاطِينِ التُّرْكِ وَتُعْزَلُ بِاَمْرِهِمْ وَاَكْثَرُ الْحُكَّامِ اَتْرَاكٌ اَوْ مَغَارِبَةٌ مِنْ اَيْنَ تُرْسَلُ اِلَى هٰذِهِ الْبِلَادِ الْاَسَاقِفَةُ يُرْسَلُ اَكْثَرُهُمْ مِنْ بِلَادِ الْيُونَانِ وَيُوجَدُ بَيْنَهُمْ اَوْلَادُ عَرَبٍ مِنْ اَيِّ بِلَادٍ يُحْمَلُ الْعِنَبُ اِلَى رُوسِيَا يُحْمَلُ اِلَيْهَا مِنْ بِلَادِ الْقِرِمِ وَاسْتَرْخَانَ وَجِبَالِ الْقَوْقَاسِ وَمِنْ بِلَادِ التُّرْكِ

مشق بیست وچهارم

پسر این سوداگر تا بمدرسه قبول نکردند بجهت چه اورا قبول نکردند

زیرا اگر او خوب حاضر نشد شاگردان اینهمه درس خود را تصرّف دادن
نمیدانند (تصرّفات زخودشان ندارند) لیکن ایشان خوب یاد میگیرند
درمیان ایشان تنبلان هستند یا نه کدام زبانها را در مدرسه خودشان
یاد میدهند در مدرسه ما زبان عربی و فارسی و ترکی را یاد میدهند
در کدام روز درسهای شما شروع میشوند درسهای ما پس فردا شروع
میشوند شما از معلمان خود آیا راضی هستید بلی ما راضی هستیم
کلیدهای خانه کجاست کلیدها در دکانند من آنها را آنجا فراموش
کردم من میروم و آنها را الآن می آورم خوب شما در کجا منتظر من
میشوید من در باغ نزدیک چشمه منتظر شما میشوم درختهای
باغ ما میوه های زیاد می آورند بچگان همسایه ما میوه ها را از باغ ما
میدزدند

تتمهٔ کتاب بنشر جدید
نگاشته خواهد
شد

۲۹۷/
۷۶۷۲
۳
۴۷۹
ف